

رسالة عصمتیه

ملا عبدالرحیم بن کرم علی پاجناری اصفهانی

- از علمای سده سیزدهم هجری -

تصحیح و تحشیه جويا جهانبخش*

چکیده

ملا عبدالرحیم بن کرم علی پاجناری (/ پای چناری) اصفهانی که از عالمان دینی سده سیزدهم هجری است، از نویسندگانی است که جوانب متعددی از فرهنگ و اندیشه دینی عصر خویش را برای ما ترسیم می‌کنند. رساله عصمتیه او که یکی از آثار متعدد و ابتکارآمیز برجای مانده از وی است، از چه و چون و چند مقوله کلامی «عصمت»، سخن می‌دارد، و به موضوعاتی چون چرائی استغفار معصومان - علیهم السلام - می‌پردازد، و در کنار اینهمه، آرائی چون عصمت حضرت زینت - سلام الله علیها - را نیز مجال طرح می‌دهد. در اینجا متن مصحح و مُحشای این رساله در معرض دید و داوری دانش پژوهان قرار می‌گیرد.

کلیدواژه: رساله عصمتیه، ملا عبدالرحیم بن کرم علی پاجناری، عصمت.

*. پژوهنده در متون ادبی، کلامی و حدیثی (حوزه علمیه اصفهان).

پیشگفتار پژوهنده

هرگاه چون و چند و پیشینه شکل‌گیری ایران کنونی را در درازنای تاریخ بازکاویم، درخواهیم یافت که روزگار صفویان یک نقطه عطف در خط بلند و پرفراز و نشیبی است که به بازجستش درایستاده‌ایم.

در این تاریخ تقریباً چهارصدساله که از سیطره سیاسی و فرهنگی صفویان تا امروز بر ما گذشته است، نوعی یکپارچگی نسبی و یک استمرار تقریبی در شاکله سیاست و اجتماع و فرهنگ و مذهب ما دیده می‌شود.

در همین موضوع مذهب، هرچند پیشینه تشیع در ایران به درازی تاریخ اسلام در سرزمین ماست و از دیرباز برخی از برجسته‌ترین عالمان شیعی از فرهنگ شهرهای شیعی ایران - چون قم و ری و سبزوار و کاشان - برخاسته‌اند، نحوه برگزاری بسیاری از آئینها و کثیری از کردارهای مذهبی ما و حتی اجزائی کلان از جهان‌نگری مذهبی عوام شیعیان ایران، آشکارا رنگ و بوی فکر و فرهنگ روزگار صفوی دارد و با استمراری شگفت در درازنای این چند صد سال پائیده و پیش آمده است.

از همین روی، بررسی مواریت مکتوب این چند صد سال اخیر، از دید پیوستگی فکر و فرهنگ کنونی ما با آنها، اهمیت فوق‌العاده می‌یابد.^۱

گرچه تحقیق در تراث شیعی سده‌های نخست اسلامی (تا قرن ششم)، از منظر دسترسی به «ریشه‌ها» و «اصالت‌ها»، واجد ضرورت و اهمیت است، بررسی تراث متأخر، به عنوان دهلیز نزدیک تر و پیوسته تر به امروز ما که با شاکله فرهنگ امروزمین ما متناسب تر است، نیز بایسته می‌نماید.

در این میان کاوش در آثار نویسندگانی که جوانب متعددتری را از این مسیر برای ما به تصویر می‌کشند، از جهاتی سودبخش تر است.

نگارنده این سطور بررسی در آثار عبدالرحیم بن کرم علی پاجناری (/ پای چناری) اصفهانی را که از عالمان دینی سده سیزدهم هجری است،^۲ به انگیزه بهره‌وری از همین سودمندیهای اینگونه متون آغازیده است.

پیش از این رساله شرح بر بعض فقرات زیارت اربعین وی به اهتمام این کمترین پیشکش اهل فضل گردیده است،^۳ و اینک رساله عصمتیه او را در معرض دید و داوری دانش پژوهان قرار می‌دهم.

او در این رساله از چه و چون و چند مقوله کلامی «عصمت» سخن می‌دارد، و به

موضوعاتی چون چرایی استغفارِ معصومان - علیهم السّلام - می پردازد، و در کنار اینهمه، آرائی چون عصمتِ حضرت زینب - سلام الله علیها - را نیز مجالِ طرح می دهد. تصحیح رساله حاضر بر بنیادِ دستنوشته آن که در ضمن مجموعه ای به شماره ۵۴۶۱ در «کتابخانه عمومی حضرت آیه الله العظمی مرعشی نجفی» در قم نگاهداری می شود و پاچناری به خط خود آن را اصلاح و تکمیل کرده است، صورت گرفته؛^۲ و شایان یادکرد است که در ساماندهی متن این رساله يك کلمه از آن حذف گردید.

پی نوشتهای پیشگفتارِ پژوهنده

۱. شادروان استاد دکتر عبدالحسین نوائی در گفتگویی می گوید: «... دوره قاجاریه دوره ای است که بد یا خوب، اثراتش هنوز در زندگی ما باقی است. من نظرم این است که در تاریخ، بخشهای زنده تر و نزدیک تر را باید بیشتر بررسی کرد. درست است که آل بویه هم جزو تاریخ کشور ماست ولی اینک تمام زندگی ما متأثر از مسائل صد سال اخیر است، نه مسائل نهصد سال پیش. ما برای شناخت وضع خودمان و شناخت علاج دردهایمان باید این دوره های نزدیک تر را بشناسیم، چون مستقیماً از آنها تأثیر پذیرفته ایم، نه از آن دوره های آقدم. مثلاً دوره هخامنشی، جزو تاریخ ماست، اما داریوش در زندگی امروز ما آنقدر اثر نگذاشته است، یعنی امروز ما با مسائل مربوط به استعمار، مسائل مربوط به جنگ بین الملل اول و دوم و مسائل مربوط به رقابت روس و انگلیس، مسائل مربوط به همین استعمار جدید و استعمار قدیم، روبه رو هستیم.» (مجموعه مقالاتی در پاسداشت مقام علمی، فرهنگی و تاریخی دکتر عبدالحسین نوائی، گردآوری و گزینش: إلهام ملک زاده، ص ۶۳۷).
۲. درباره وی افزون بر آنچه در فقیه ربّانی (صص ۷۷۶-۷۷۸) گفته ایم، - إن شاء الله الرحمن - در مقال دیگری بشرح تر سخن خواهیم گفت. *روشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی*
۳. در مجموعه فقیه ربّانی، صص ۷۷۵-۸۱۲.
۴. از صدیق ارجمند و پژوهنده نیک آهنگ، حجة الإسلام و المسلمین شیخ علی فاضلی - دام إفضاله -، سیاسها دارم، که تصویر مجموعه یاد شده به پایمردی حضرتش فراهم و برای داعی به اصفهان ارسال گردید.

رسالة عصمتیه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ أَنْبِيَاءَهُ وَأَوْلِيَاءَهُ الْمُعْصُومِينَ مِنَ الزَّلَالِ وَالْخَطَأِ وَالْمُطَهَّرِينَ مِنَ دَنَسِ الذُّنُوبِ وَالْمَعَاصِي امْتِنَانًا بِهِمْ مُبْتَدِئًا بِالنِّعَمِ قَبْلَ اسْتِحْقَاقِهَا، وَصَلَّى اللَّهُ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ الْمُعْصُومِينَ الْأَنْجَبِينَ الْأَكْرَمِينَ، وَاعْتَنَى اللَّهُ عَلَيَّ أَعْدَائِهِ الْأَنْجَسِينَ الْمَلْعُونِينَ إِلَى يَوْمِ الْحِسَابِ.

أَمَّا بَعْدُ، پس چنین گوید بنده مجرم درگاه خداوند رحیم، عبدالرحیم بن مرحوم کرم علی اصفهانی پای چناری که:

این مختصریست در خصوص ثبوت عصمتِ انبیاء و اولیاء - عَلَیْهِمُ السَّلَام - و عدمِ عصمتِ غیر ایشان.^۱ بدان که «عصمت» در لغت به معنی منع است. پس عصمة الله للعبد مَنَعُهُ مِنَ الْمَعْصِيَةِ.^۲ و معنی این که پیغمبر یا امام معصوم است یعنی ممنوع است از معصیت، و مانع، خداوند عالم است که منع می کند و نگاه می دارد او را از معصیت به لطف و مرحمتِ خود، چنانچه در دُعا می خوانی: یا عاصم!،^۳ نه آنکه پیغمبر و امام عمَلی کرده باشند که مستحقِ نعمتِ عصمت شده باشند. پس خداوند مُنعم به نعمتِ ابتدائیّه خودش - که معنی یَا مُبْتَدِئًا بِالنِّعَمِ قَبْلَ اسْتِحْقَاقِهَا^۴ بوده باشد - انبیاء و ائمه - عَلَیْهِمُ السَّلَام - را معصوم و ممنوع فرموده است از معاصی ابتداءً که ایشان از ابتداءً ایجاد معصوم بوده اند و گناه نکرده اند، نه عمدًا، نه سهوًا، و نه جهلاً، و نه غفلاً، نه صغیره و نه کبیره، بل هُمْ مَعْصُومُونَ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ يَتَعَلَّلُ بِهِ الرَّعِيَّةُ مِنْ قَبُولِ أَمْرِهِ وَ نَهْيِهِ.

و روایت شده است از علی بن الحسین - صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمَا - که: الْأِمَامُ مِمَّا لَا يَكُونُ إِلَّا مَعْصُومًا وَ لَيْسَتْ الْعِصْمَةُ فِي ظَاهِرِ الْخُلُقِ فَتُعْرَفُ. قِيلَ: فَمَا مَعْنَى الْمَعْصُومِ؟ قَالَ: الْمُعْتَصِمُ بِحَبْلِ اللَّهِ وَ حَبْلُ اللَّهِ هُوَ الْقُرْآنُ لَا يَفْتَرِقَانِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ الْأِمَامُ يَهْدِي إِلَى الْقُرْآنِ وَ الْقُرْآنُ يَهْدِي إِلَى الْأِمَامِ وَ ذَلِكَ قَوْلُهُ تَعَالَى: ﴿إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ﴾.^۵

وَ فِي الْأَصْطِلَاحِ عِنْدَ الْعَدْلِيَّةِ: هِيَ اللَّطْفُ الْمَانِعُ لِلْمُكَلَّفِ مِنْ تَرْكِ الْوَاجِبَاتِ وَ فِعْلِ الْمُحَرَّمَاتِ يَفْعَلُهُ اللَّهُ بِهِ غَيْرَ مَانِعٍ مِنَ الْقُدْرَةِ وَ هُوَ مَانِعٌ مِنَ الدَّاعِي.

بدان که عصمت کیفیتی است که ملنزم باشد امورِ اربعه را: اول: صدقِ اقوال از جهت آن که عصمت منع می کند او را از اراده کذب با قدرت داشتن بر کذب. دوم:^۶ حُسنِ افعال از جهت آنکه عصمت منع می کند معصوم را از اراده افعالِ قبیحه با قدرت بر آن. سیم:^۷ حفظِ حقوق از تعطیل از جهت آن که عصمت اقتضا می کند صلاح را. چهارم: حفظِ نظامِ معاش و معاد از مرتکب شدن چیزی که موجب فساد و اختلال در آنها باشد.

فَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ عِصْمَةَ عَبْدِهِ غَمَسَهُ فِي أَنْوَارِ صِفَاتِهِ بِحَقِيقَةٍ مَا هُوَ أَهْلُهُ فِي بَدءِ شَانِهِ فِي عِلْمِ الْغَيْبِ عَلَى مَا هُوَ عَلَيْهِ فَانْكَشَفَتْ عَنْهُ الظُّلُمَاتُ فَكَانَ بِمَحَبَّتِهِ نَفْسَهُ يَمِيلُ حَيْثُ مَالَتْ مَحَبَّةُ اللَّهِ لَا يَفَارِقُ رِضَا اللَّهِ وَلَا يَفَارِقُهُ، بَلْ يَكُونُ مَحَلَّ إِرَادَتِهِ وَخِرَانَةَ مَحَبَّتِهِ وَ مُتَعَلِّقِ رِضَاهُ كَمَا رُوِيَ عَنْهُمْ - ع - : إِذَا شِئْنَا شَاءَ اللَّهُ.^٩
اعلم ان العصمة نور؛ منه ذاتي و عرضي.

فَالذَّاتِيَّ عِصْمَةَ مُحَمَّدٍ وَ أَهْلَ بَيْتِهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ عَلَيْهِمْ - خَاصَّةً كَالشَّمْسِ. قَالَ تَعَالَى: ﴿إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَ مُبَشِّرًا وَ نَذِيرًا وَ دَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَ سِرَاجًا مُنِيرًا﴾^{١٠} (وَ جَعَلْنَا سِرَاجًا وَ هَاجًا)^{١١} تَأْوِيلُهَا فِيهِ - ص - وَ هُوَ الشَّمْسُ الْوَهَّاجَةُ وَ هُوَ السِّرَاجُ الْوَهَّاجُ إِلَى الْوَقَادِ (وَ أَنْزَلْنَا مِنَ الْمُعْصِرَاتِ مَاءً نَجَّاجًا)^{١٢} الْمُعْصِرَاتُ الْأُتَمَّةُ - ع - وَ مَاءٌ نَجَّاجٌ أَيُّ مَنْصَبًا وَ هُوَ الْعِلْمُ يَنْجُوهُ نَجًّا.

وَ الْعَرْضِيُّ عِصْمَةُ جَمِيعِ الْأَنْبِيَاءِ وَ الْمُرْسَلِينَ - عَلَيْهِمُ السَّلَامُ - عَلَى اخْتِلَافِ مَرَاتِبِهِمْ لِأَنَّهَا شِعَاعُ عِصْمَةِ الْأُتَمَّةِ - ع - ، فَالْقِيَامُ بِأَمْرِ اللَّهِ عَلَى حَسَبِ نُورِ الْقَائِمِ بِهِ مِنَ الذَّاتِيَّ وَ الْعَرْضِيَّ فَإِذَا طَرَقَ سَمْعَكَ أَنَّ الْأَنْبِيَاءَ مَعْصُومُونَ وَ أَنَّ مُحَمَّدًا وَ أَهْلَ بَيْتِهِ مَعْصُومُونَ، فَلَاتَتَوْهَمُ اتِّحَادَ الْعِصْمَتَيْنِ وَ لَا أَنَّهُمَا مِنْ بَابِ الْمُشْكِكِ، لِأَنَّ أَفْرَادَ الْمُشْكِكِ تَجْمَعُهَا حَقِيقَةٌ وَاحِدَةٌ فِي جِنْسٍ أَوْ نَوْعٍ لِأَنَّهُمَا عِلَّةٌ وَ مَعْلُولٌ وَ مُؤَثِّرٌ وَ أَثَرٌ، فَلَا يَصْدُقُ عَلَيْهِمَا ذَلِكَ إِلَّا بِاعْتِبَارِ دَخُولِهِمَا فِي مَطْلَقِ الْوُجُودِ.

وَ بَدَانُ كَهْ أَصْلُ دَرِ مَخْلُوقِ عَدَمِ عِصْمَتِ اسْتِ إِلَّا مَا خَرَجَ بِالذَّلِيلِ كَهْ أَنْبِيَاءِ وَ أُتَمَّةِ - عَلَيْهِمُ السَّلَامُ - بُوْدَه بَاشِنْدِ. وَ مُؤَيِّدِ اَيْنِ أَصْلُ آيَهْ شَرِيفَه اسْتِ كَه: ﴿وَ اللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا وَ جَعَلَ لَكُمْ السَّمْعَ وَ الْأَبْصَارَ وَ الْأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ﴾^{١٣}.
پس خداوند عالم تعداد فرموده است نعمتهای خود را و فرموده است که خداوند عالم بیرون آورد شما را از شکم مادرهای خود در حالتی که بودید که نمی دانستید چیزی از منفعتها و ضررهای خود را در آن حالت، و مقرر فرمود از برای شما گوشها و چشمها و دلها، تا اینکه شکر کنید بر آن نعمتها و حمد کنید او را. پس مُراد اینست که: تفضّل فرمودم بر شماها به حواس صحیحه که راههایی بوده باشد به سوی علم به مُدَرَکات و تفضّل فرمودم بر شما به قلوب و دلهایی که بفهمید شماها اشیاء را زیرا که قلوب محلّ معارف اند. و وجه استدلال اینست که خطاب «کُم» عام است؛ «کُم» شامل است جمیع مکلفین جنّ و انس را که در حالت خروج از بُطونِ اُمّهات جاهل بودید و جهل مستلزم عدم عصمت است. پس جمیع خلق جاهلاً از بُطونِ اُمّهات بیرون آمده اند

مگر انبیاء و ائمه - عَلَيْهِمُ السَّلَام - که آیه مُخَصَّص شده است به غیر ایشان،^{۱۴} نظر به آیات و اخبار کثیره که ایشان - ع - در اَوَّلِ خَلْقَتِ که عالمِ ذَر بوده باشد، عالم بوده‌اند به علمِ لَدُنِّي كُلُّ بِحَسَبِهِ، که هر یک از انبیاء به حسبِ مقامِ خود عالم بوده‌اند به احکامِ اِلهی در حقِّ خود و رعیتِ خود.

فَإِنْ قُلْتَ که عالم بودن مستلزم عصمت نیست، قُلْتُ: مطلق علم مستلزم عصمت نیست و لکن علمِ لَدُنِّي مستلزم عصمت است، و علمِ جمیع پیغمبران و ائمه - عَلَيْهِمُ السَّلَام - لَدُنِّي است، لهذا علمِ لَدُنِّي و عصمت مقرون به هم می‌باشد. مؤلفِ مُجَرِّم گوید: استدلال نمودن به این آیه شریفه مذکوره در خصوص عدم عصمتِ موجوداتِ اِلا ما خَرَجَ، مِمَّا اَلْهَمَنِي اللهُ اِیَّاهُ و لَمْ اُجِدْ اَحَدًا مِنَ الْمُفَسِّرِينَ و غَیْرِهِمْ تعرّض به.

و اَیضًا مؤید بر این اصل مذکور، این آیه شریفه است که: ﴿وَمَا اُبْرِيْ نَفْسِيْ اِنْ اَلْتَفَسَسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ اِلاَّ مَا رَحِمَ رَبِّي﴾^{۱۵} یعنی: بری نمی‌دانم نفسِ خود را از لغزشها به علت آنکه جنسِ نفس هر آینه بسیار امرکننده است به بدی و گناه مگر بعضی آن کسانی را که ترحم فرموده است پروردگار من به عصمت و توفیق که به عصمت بری و مُنَزَّه باشند از معصیت کردن؛ که جنابِ یوسف تركِ زناي با زلیخا^{۱۶} را معلق نموده است به عصمت و حفظِ خداوندِ عالم او را؛ که اَلْف و لَام ﴿اَلنَّفْس﴾ اَلْف و لَام جنس است که جنسیتِ آن مؤید اصل است. ﴿اِنْ رَبِّيْ غَفُوْرٌ رَّحِيْمٌ﴾^{۱۷} اَی یَغْفِرُ مِیلَ النَّفْسِ و یَرْحَمُ مَنْ یَشَاءُ بِالْعِصْمَةِ. اَیضًا مؤید این اصل غفاریتِ خداوندِ عالم است که یکی از اسماء او است و مقتضای ظهورِ آن وجودِ مُذْنِب است. پس نباید مُذْنِبِ عاصی مأیوس و ناامید باشد؛ چه پدر و مادر ما دویم کسی بودند که بعد از وسوسهٔ شیطان عصیان کردند و این صفت از ایشان به ما میراث رسیده است^{۱۸} و این دو نفر اَوَّلِ عَصَاةٍ بودند؛ ولیکن پدر و مادر ما نادِم و پشیمان و تائب شدند، و شیطان بر عصیان باقی ماند. پس اگر تو نیز در عقبِ معصیت ندامت هم رسانیدی و پشیمان شدی، فطرتِ آدم بر تو غالب است، و اِلاَّ سَجِیَّتِ شیطان در تو هست، و از زُمَرَةَ ﴿سَارِكُهُمْ فِی الْاَمْوَالِ وَ الْاَوْلَادِ﴾^{۱۹} خواهی بود.

دیگر آنکه بعضی از اربابِ معرفت ذکر نموده است که: شبی در طوافِ خانهٔ خدا عرض کردم: یا رب! اعصمني حتّی لا اعصیک! فَهَتَفَ هَاتِفٌ لِي مِنَ الْبَيْتِ: یا فلان! اِنَّكَ تَسْأَلُنِي الْعِصْمَةَ وَ كُلُّ عِبَادِي الْمُؤْمِنِينَ یَطْلُبُوْنَ ذَٰلِكَ فَاِذَا عَصَمْتَهُمْ فَعَلَى مَنْ اَتَفَضَّلُ وَ لِمَنْ اَغْفِرُ؟^{۲۰} یعنی: ای پروردگار من! حفظ کن مرا تا آنکه عصیان تو نکنم. پس ندا کرد

نداکننده‌ای از میانه خانه: ای فلان! تو سؤال می‌کنی از من عصمت را و همه بندگان مؤمن من هم این دعا را می‌کنند و همین مطلب را می‌خواهند. پس هر گاه من ایشان را حفظ کنم پس بر کی تَفْضُلُ کُنْم و از برای کی بیمارزم گناه را؟

آباد خرابات ز می خوردن ماست خونِ دو هزار توبه در گردنِ ماست
گر من نکنم گناه رحمت که کند؟ آرایشِ رحمت از گناه کردنِ ماست^{۲۱}
و دیگر آنکه خاتم انبیاء - صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ - فرمودند: لَوْ لَا أَنْتُمْ تُذُنُّونَ وَ تَسْتَغْفِرُونَ
اللَّهُ يَخْلُقُ اللَّهُ خَلْقًا حَتَّى يُدَبِّبَهُ ثُمَّ يَسْتَعْفِرُ^{۲۲} وَاللَّهُ فَيَعْفِرُ لَهُمْ^{۲۳}، یعنی: هر گاه نبودید شماها
که گناه بکنید و طلبِ آمرزش بکنید از خداوندِ عالم، خَلْق می نمود خداوندِ عالم خَلْقِ
را تا آنکه گناه کنند پس از آن طلبِ مغفرت و آمرزش کنند از خداوندِ عالم، پس بیمارزد
خداوندِ عالم از برای ایشان.

مؤلفِ مُجْرِم گوید: بندگان هم باید دنیا را مزرعه آخرت دانسته^{۲۴} اولا به تخم افشانی
عقایدِ حَقّه در زمین دل پردازند، و ثابیا به میاه طاعات آن را آبیاری نموده و از خار و
خاشاکِ معاصی و اخلاقِ رَدِیّه پاک سازند؛ بعد از آن بساطِ رجا و امیدواری گسترانیده،
مترقیبِ نَزولِ وُفودِ فیض بوده باشند تا خوشه‌هایِ رحمتِ غیرِ منتناهی پدید آید و
خرمنهایِ مَثوباتِ جاودانی از آن فراهم گردد.

أَيْضًا مَوْيِدُ این اصل، فقره مناجاتی است که حضرت امیرالمؤمنین - عَلَيْهِ السَّلَام -
عرض می‌کند به درگاهِ اَللّهِ که: اَللّهِ! الذَّنْبُ صِفَاتُنَا وَاَلْعَفْوُ مِنْ صِفَاتِكَ^{۲۵}
أَيْضًا عرض می‌کند که: اَللّهِ! لَوْ لَا أَنَّ الْعَفْوُ مِنْ صِفَاتِكَ لَمَا عَصَاكَ أَحَبُّ الْخَلْقِ إِلَيْكَ^{۲۶}.
معنی فقره اول اینست که: خداوندا! گناهان صفاتِ ماست، و عفو و بخشش از
صفاتِ تو است. و معنی فقره دوم اینست که: خداوندا! هر گاه نبود عفو و بخشش از
صفاتِ تو هر آینه عصیان نمی‌ورزید محبوب‌ترین خلق به سوی تو؛ یعنی: چون عفو از
صفاتِ تو است، پس محبوب‌ترین خلقِ تو گناه را مرتکب می‌شود.
مؤلفِ مُجْرِم گوید: محبوب‌ترین خلق به سوی خداوندِ عالم، آدم و جمله [ای] از
انبیاء بودند که ترکِ اولی از ایشان سر زد.

بود عینِ عفو تو عاصی طلب	عرصه عصیان گرفتم زین سبب
چون به ستاربت دیدم کارساز	هم به دستِ خود دریدم پرده‌باز
رحمتت را تشنه دیدم آب‌خواه	آبِ رویِ خویش بُردم از گناه
چشم بر صد بحر و جُبُ افکنده‌ام	لاجرم خود را جُنُب افکنده‌ام
گشتم از دریایِ فیضت باخبر	آمدم دستِ تهی تشنه‌جگر ^{۲۷}

أَيْضًا مُؤَيِّدٍ أَيْنَ أَوَّلِ اسْتِ، أَيْنَ حَدِيثِ شَرِيفِ كِه أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ -
 مِي فَرَمَائِدِ كِه: رَسُولِ خُدَا - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - فَرَمُودَنْدِ كِه: قَالَ اللهُ تَعَالَى: يَا بَنِي آدَمَ!
 كُلُّكُمْ ضَالٌّ إِلَّا مَنْ هَدَيْتُ، وَكُلُّكُمْ عَائِلٌ إِلَّا مَنْ أَعْنَيْتُ، وَكُلُّكُمْ هَالِكٌ إِلَّا مَنْ أَنْجَيْتُ^{٢٨}؛
 يَعْنِي: كُلِّ شَمَاهَا گَمْرَاهِ هَسْتِيدِ مَگَرِ كَسِي رَا^{٢٩} كِه مَن هِدَايَتِ كَرْدِه بَاشَم، وَكُلِّ شَمَا فَقِيرِ
 هَسْتِيدِ مَگَرِ كَسِي رَا^{٣٠} كِه مَن غَنِي كَرْدِه بَاشَم، وَكُلِّ شَمَا هَالِكِ هَسْتِيدِ مَگَرِ كَسِي رَا^{٣١} كِه
 مَن نَجَاتِ دَادِه بَاشَم.

و^{٣٢} مَجْمَلًا بَايَدِ دَانَسْتِ كِه اَز بِيغْمَبْرَانِ گَنَاهِ صَادِرِ نَمِي شُودِ وَلِيكِنِ چُونِ نَهَايَتِ مَرْتَبَةِ
 كِمَالِ إِنْسَانِي إِقْرَارِ بِه عَجْزِ وَنَاتَوَانِي وَتَذَلُّلِ وَشَكْسْتِگِي اسْتِ لِهَذَا اَيْنِ مَعْنِي بَدُونِ صَدُورِ
 فِي الْجُمْلَةِ مَخَالَفَتِي مَتَحَقِّقِ نَمِي شُودِ. پَسِ حَقِ تَعَالَى گَاهِي أَنْبِيَاءِ وَدُوسْتَانِ خُودِ رَا بِه
 خُودِ مِي گِذَارَدِ كِه مَكْرُوهِي يَا تَرَكِ أَوْلَى اَز ايشان صَادِرِ گَرْدَدِ تَا بِه عَيْنِ الْيَقِينِ بَدَانَدِ كِه
 اِمْتِيَازِ ايشان اَز سَايِرِ خَلْقِ بِه عَصْمَتِ وَتَأْيِيدِ^{٣٣} رَبَّانِي اسْتِ وَدَرَجَاتِ كِمَالِ ايشان بِه
 سَبَبِ هِدَايَتِ سُبْحَانِي اسْتِ، وَبِه سَبَبِ صَدُورِ اَيْنِ مَعْنِي، دَرِ مَقَامِ تَوْبَةِ وَتَذَلُّلِ وَتَضَرُّعِ وَ
 اِنكسَارِ دَرَأَيْنَدِ، وَاَيْنِ مَعْنِي، مَوْجِبِ مَزِيدِ قُرْبِ وَمَحَبَّتِ وَكِمَالَاتِ وَعُلُوقِ دَرَجَاتِ ايشان
 گَرْدَدِ وَمَرْتَبَةِ ايشان بِه أَضْعَافِ مُضَاعَفِ زِيَادَةِ اَز بِيشِ اَز صَدُورِ اَيْنِ مَعْنِي اَز ايشان
 گَرْدَدِ. لِهَذَا حَقِ تَعَالَى بِه شَيْطَانِ خُطَابِ فَرَمُودِ كِه: بَدْرَسْتِي كِه بِنْدِگَانِ مَرَا تُو بَرِ ايشان
 تَسَلُّطِ نَدَارِي مَگَرِ اَنهَا كِه مَتَابَعَتِ تُو مِي نَمَايَنْدِ اَز گَمْرَاهَانِ؛^{٣٤} زِيْرَا كِه اِگَرِ شَيْطَانِ ايشان
 رَا اِنْدَكِ لَغْزَشِي بَدِهْدِ بَزُودِي اَطْفَافِ سُبْحَانِي شَامِلِ حَالِ ايشان گَرْدِيدِه بِه رَغْمِ اَنْفِ
 شَيْطَانِ دَرَجَاتِ ايشان رَفِيعِ تَرِ وَمَرَاتِبِ قُرْبِ وَمَحَبَّتِ ايشان فَرْوَنِ تَرِ مِي شُودِ؛ چنانچه
 دَرِ قِصَّةِ آدَمِ مِي فَرَمَائِدِ كِه: ﴿وَ عَصَى^{٣٥} آدَمَ رَبَّهُ فَغَوَى﴾^{٣٦} يَعْنِي: آدَمِ عَصِيَانِ وَرَزِيدِ
 پَرُورِدِگَارِ خُودِ رَا وَگَمْرَاهِ شُدِ. پَسِ خُدَاوَنْدِ عَالَمِ اَوْ رَا بَرِگَزِيدِ وَتَوْبَةَ اَوْ رَا قَبُولِ فَرَمُودِ
 بِه دَرَجَاتِ قُرْبِ وَمَعْرِفَتِ خُويشِ هِدَايَتِ نَمُودِ.

و^{٣٧} اِگَرِ اِنْدَكِ تَأَمَّلِ وَتَفَكَّرِ نَمَائِي دَرِ اَيْنِ مَطْلَبِ بِه عَقْلِ مَسْتَقِيمِ حِكْمَتِهَا بَرَايِ وَجُودِ
 شَيْطَانِ وَتَزْيِينِ^{٣٨} شَهْوَاتِ دَرِ نَفْسِ بَرِ تُو ظَاهِرِ مِي شُودِ. وَبَسِي ظَاهِرِ اسْتِ كِه اِرْتِكَابِ
 تَرَكِ أَوْلَى كِه مَوْجِبِ سَيِّدِ سَالِ تَضَرُّعِ وَزَارِي كَرْدَنِ شُودِ دَرِ دَرِگَاهِ خُدَاوَنْدِ^{٣٩} عَيْنِ
 صِلَاحِ اَوْ اسْتِ، وَاِگَرِ بَظَاهِرِ اَوْ رَا اَز بَهْشْتِ جَسْمَانِي بِيْرُونِ كَرْدَنْدِ أَمَّا بِه تَوْبَةِ وَإِنَابَةِ وَ
 تَضَرُّعِ اَوْ رَا دَرِ بَهْشْتِهَايِ قُرْبِ وَمَحَبَّتِ وَمَعْرِفَتِ سُبْحَانِي دَاخِلِ كَرْدَنْدِ. بِه هَرِ قَطْرَهَائِي كِه
 اَز دِيدَةِ مَبَارِكِ اَوْ رِيخْتِه شُدِ، دَرِ بَاغْهَائِي مَحَبَّتِ وَقُرْبِ اَوْ مِيوَهَا بِه بَارِ آمَدِ وَدَرِ بَسَاتِينِ
 مَعْرِفَتِ اَوْ اَنْوَاعِ رِيَاحِينِ وَاَلْوَانِ گُلْهَا شَادَابِ گَرْدِيدِ، وَهَرِ آهِي كِه كَشِيدِ، خَرْمَنْ سُوَزِ گَنَاهِ

صد هزار عاصی و مُجرِم گردید، و به هر ناله‌ای چندین لَبِیک از درگاهِ عزّت و جلالِ ربّانی شنید، و به هر اندوهی سرمایه‌شادیِ ابدی برای خود مهیّا گردانید، و هر مُرواریدِ اشکی که از دیده‌دریانشانِ خود بارید دُرّ شاهوارِ تاجِ عزّتش گردید، و هر سرشکِ خونین که بر چهره‌ی محبّت‌گُزینِ او روان گردید مانند لعلِ ابدارِ اکلیلِ رفعتش را زیبایی^{۴۰} بخشید. و يك جهتِ تفضیلِ انسان بر مَلَك اینست. و کمالِ مرتبه‌ی محبّت و معرفت غالباً بدونِ این مُیسّر نمی‌شود و نیز مَقَرَّبان را در هر تغییر^{۴۱} حالی یا منتقل شدن از درجه‌ی قُرب و مؤانست و متوجّه شدن به اُمورِ ضروریّه‌ی هدایتِ خَلق و معاشرت با ایشان یا از تکابِ بعضی از لَدَاتِ حلال چون به مرتبه‌ی اولیِ عود می‌فرمایند در درگاهِ عالمِ الأَسرار به قَدَمِ عجز و انکسار ایستاده زبانِ افتقار و اعتذار می‌گشایند و نسبتِ گناهانِ بزرگ و جُرْمهایِ عظیم به سببِ يك لحظه‌ی جرمان و هجران به خود می‌دهند؛ چنانچه در مناجاتهایِ انبیاء و مُرسَلین و ائمّه‌ی طاهرین - ع -، خصوصاً حضرتِ سیدالساّجِدین - صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ -، ظاهر است. و در این مقام سخن بسیار است و مجالِ حرف تنگ است و معنی نازکست و عقلها قاصر است؛ و هر که از این دریا قطره‌ای چشیده است یا از رَحیقِ مِخْتومِ محبّت بهره‌ای به کامِ جانش رسیده است و از نَشَأَة^{۴۲} قُرب و مناجاتِ لَدَتی یافته است و از ساحلِ دریایِ محبّتِ دامنی تر کرده است و از مرتبه‌ی زاهدانِ خشکِ اندکی برتر نشسته است یا اندکی حلاوتِ آبِ شورِ گریه‌ی محبّت را یافته است یا چاشنیِ آبِ دیده‌ی توبه‌کاران را شناخته است، قدرِ این تحقیق را می‌داند.

و بدان که هر کس از بنی نوعِ انسان که از میدانِ عدم به صحرائِ وجود^{۴۳} آمده، بغیر از انبیاء و اوصیاء و ائمّه‌ی هُدی - عَلَيْهِمُ السَّلَام - و ملائکه‌ی مُقَرَّبین، میانِ خود و خدا گناهکارند و البتّه از ایشان عملِ ناشایسته سر زده است که مقصّر و مُجرِم‌اند. لهذا مُقَرَّبانِ درگاهِ اُحدیّت و مَحْرَمانِ بارگاهِ صمدیّت با وجودِ عصمت و تَقَدُّسِ ذاتِ خود را در معرضِ گناهکاران و خطاییشان در آورده‌اند تَبِیْهًا لِلْقَوْمِ. و از اکثرِ اَحَادِیثِ و اَدْعِیَة مَأثوره و کلامِ اهلِ بَیتِ رسالت - صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِمْ -، این معنی ظاهر است.

و هر گاه ایشان خود را صاحبِ گناه دانند، پس ببینی که حالِ ما اَشْقِیاء چون است؟
 ناکرده گناه در جهان کیست؟ بگو و انکس که بدی نکرد، چون زیست؟ بگو^{۴۴}
 و جنابِ مُقَدَّسِ اِلَهِیِ بَابِ توبه و رحمتِ خود را گشوده است بر بندگان، بی‌حاجب و دربان، و ساحتِ دستگاهِ اِنَابت و بازگشت را وسعتِ عظیمی داده است که از ابتدای تکلیف تا وقتی که جان به حلقوم برسد و معاینه اُمورِ آخرت مشخص نشود،^{۴۵} بازگشت می‌تواند کرد و از ایشان مجزی است به نحوی که قلمِ عفو بر جرایمِ گناهکاران می‌کشد.

تحقیق شریف: بدان که رحمت از مقتضیات ذات مقدس خداوند عالم است، به خلاف غضب و سخط و عذاب که از مقتضیات ذنوب و معاصی بندگان است؛ چنانچه حضرت سیدالساجدین - صلوات الله علیه - در صحیفه در دعاء دهم می فرماید: وَأُولَى الْأُمُورِ بِكَ فِي عَظَمَتِكَ رَحْمَةً مِّنْ اسْتِرْحَمَكَ وَغَوْثٌ مِّنْ اسْتِغَاثِ بِكَ،^{۴۶} یعنی: و سزاوارترین امرها به تو در بزرگواری تو، رحمت کردن کسی است که طلب رحمت کند از تو و فریاد رسیدن کسی است که طلب فریادرسی کند از تو. «فِي عَظَمَتِكَ» حال است از ضمیر مخاطب که در «بِكَ» است و «فِي» از برای ظرفیت مجازی است؛ یعنی: مُتَمَكِّنًا فِي عَظَمَتِكَ؛ مانند تمکن حال در محل. پس آن بر سبیل استعاره تبعیه^{۴۷} است. و عظمت حق تعالی به معنی تجاوز قدر او است در حدهای عقول تا آنکه تصور احاطه بکند و حقیقت او [احاطه] کرده نشود.

و دیگر آنکه آن بزرگوار در صحیفه عرض می کند به درگاه الهی: وَأَنْتَ الَّذِي عَفَوَهُ أَعْلَىٰ مِنْ عِقَابِهِ؛^{۴۸} یعنی: و تویی آنکه عفو او بلندتر است از عقاب او. و اعلیٰ است یعنی غالب تر است و اشتقاقش از «عَلَا فُلَانٌ فُلَانًا» است به معنی آنکه بر او غالب گردید و او را مقهور خود ساخت؛^{۴۹} و از آن است که حق تعالی فرموده است: ﴿لَا تَخْفَ إِنَّكَ أَنْتَ الْأَعْلَىٰ﴾^{۵۰}؛ یعنی: مترس که تو غالب بر ایشان خواهی بود.

و چون که عفو خیر است و آن مطلوب بالذات است، و عقاب شر است و آن مطلوب بالعرض است، و آنچه مطلوب بالذات است راجح و غالب می باشد بر آنچه مطلوب بالعرض است، پس می باشد عفو حق تعالی اعلیٰ از عقابش.

و روایت کرده اند که حارث بن حبیب^{۵۱} حبیب^{۵۲} به خدمت حضرت رسالت پناه - ص - عرض کرد که: من مردی هستم که همیشه ارتکاب گناهان می نمایم. حضرت به او فرمود که: پس توبه کن به سوی حق تعالی. ابن حبیب گفت که: من توبه می کنم پس عود می کنم به سوی گناهان. فرمود که: هر وقت گناهی کنی توبه کن. و بعد از آن فرمود که: عفو حق تعالی زیاده تر است از گناهان تو، ابن حبیب!

و این نص است در این که ذنوب و معاصی که مقتضی عقاب و انتقامند غالب نمی آیند بر عفو حق تعالی و هر چند که بسیار باشند، بلکه عفو حق تعالی غالب بر آنهاست. پس عفو حق تعالی اعلیٰ از عقابش خواهد بود.

و در قرآن مجید واقع شده که: هر چه برسد به شما از مصیبتی پس آن به سبب آن چیز است که دستهای شما کسب آن کرده است و حق تعالی عفو می نماید از بسیار.^{۵۳}

و در حدیث وارد شده است که: به خدا قَسَم که می‌آمزد حق تعالی در روز قیامت
آمزشی که خُطور نکرده باشد هرگز بر دلِ اَحَدی حَتّی آنکه ایلیس گردنِ خود را
می‌کشد از برای آرزوی آنکه شاید آمزش به آن برسد. ۵۴

تذنیب: خاتم انبیاء - صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ ۵۵ - می‌فرماید: لِيَعَانُ عَلَيَّ قَلْبِي وَإِنِّي لَأَسْتَغْفِرُ
اللَّهُ فِي الْيَوْمِ مِائَةَ مَرَّةٍ. ۵۶ یعنی: هر آینه فرو می‌گیرد بر قلب من پرده‌ای و بدرستی که من
هر آینه استغفار و طلبِ آمزش می‌کنم از خدا در روزی صد مرتبه.

۵۷ آیا چه چیز مُراد است از این پرده قلب و از این استغفار؟ فیقال: لَمَا كَانَ قَلْبُ النَّبِيِّ
- ص - أَتَمَّ الْقُلُوبِ صَفَاءً وَ أَكْثَرَهَا ضِيَاءً وَ أَعْرَفَهَا عِرْفَانًا، وَ كَانَ - ص - مُعَبَّنًا مَعَ ذَلِكَ
لِتَشْرِيعِ الْمِلَّةِ وَ تَأْسِيسِ السُّنَّةِ، مَيْسَّرًا ۵۸ غَيْرَ مُعْتَسِرٍ، لَمْ يَكُنْ لَهُ بُدٌّ مِنَ التَّنَزُّولِ إِلَى الرُّخْصِ وَ
الِإِلْتِفَاتِ إِلَى حُطُوطِ النَّفْسِ مَعَ مَا كَانَ - ص - مُمْتَحِنًا بِهِ مِنْ أَحْكَامِ الْبَشَرِيَّةِ، فَكَانَ إِذَا
تَعَاطَى شَيْئًا مِنْ ذَلِكَ أَسْرَعَتْ كُدُورُهُ مَا إِلَى الْقَلْبِ لِكَمَالِ رِقَّتِهِ وَ فَرَطِ نُورَانِيَّتِهِ، فَإِنَّ الشَّيْءَ
كُلَّمَا كَانَ أَرْقَى وَ أَضْفَى كَانَ وَرُودُ الْمُكْدِرَاتِ عَلَيْهِ أَتَيْنُ وَ أَهْدَى. وَ كَانَ - ص - إِذَا أَحَسَّ
بِشَيْءٍ مِنْ ذَلِكَ عَدَّهُ عَلَى النَّفْسِ ذَنْبًا فَاسْتَغْفَرَ مِنْهُ. ۵۹

و در حدیث است که حضرتِ امام جعفر صادق - ع - فرمود که: مردی گناه می‌کند و
خدا به جهتِ آن گناه او را داخلِ بهشت می‌کند. راوی می‌گوید که: عرض کردم: به جهتِ
گناه داخلِ بهشت می‌شود؟! فرمود: بلی. گناه می‌کند پس همیشه از آن گناه خود
ترسانست و نفسِ خود را دشمن دارد؛ به این جهت خدا او را به بهشت می‌برد. ۶۰

بیت

گنهکارِ اندیشه‌ناک از خدای بسی بهتر از عابدِ خودنمای ۶۱
پس خورندِ مخلوق، عصیان و مخالفت است، و خورندِ خداوندِ عالم، مغفرت و
آمزش است. ۶۲

دارم گنهی ز قطره ۶۳ باران بیش

از شرم گنه فکنده‌ام سر در پیش

آواز آمد که سهل باشد درویش

تو در خورِ خود کنی و من در خورِ خویش ۶۴

و مراد از سهل بودن، نه سهل بودنِ گناه است؛ زیرا که گناه مَبغُوضِ درگاهِ اَحَدِیْتِ
است، بلکه مراد، سهل بودنِ آمزیدنِ گناه است.

شده اینقدر گناهم، که به محضر از خجالت نتوانم ایستادن، به صفِ گناهکاران

مناجات ۶۵

نَفْسِ مِنْ بَغْرَفَتِ سِرِّ تَا پَایِ مِنْ
 جمله ترسند از تو، من ترسم ز خود
 ای گُسته آموز و عُدْرآموزِ مِنْ
 من ز غفلت صد گُته را کرده ساز
 چون ندانستم خطا کردم، ببخش
 عَفُو کُن دُونَ هَمَّتِي هَايِ مِرَا
 مَبْتَلَايِ خُویش، حیرانِ تَوَام

مناجاتِ دیگر

در ۶۷ قَوْلِ بَدِ وَ فَعَلِ بَدِ خُودِ خَجَلِمِ
 تا محو شود خیالِ باطلِ ز دلم ۶۸
 نو مید نیم ز هیچ کردار از تو
 من از تو و جنت از تو و نار از تو

۶۹ و سَيِّدِ اَوْصِيَاءِ - صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ - در مناجاتِ قُوتِ وَ تَرَعِضِ مِي كُنْدِ بَه دَرگَاهِ
 اِلٰهِي كِه: اِلٰهِي ۷۰! لَاسَبِيْلَ اِلَى الْاِحْتِرَاسِ مِنْ الذَّنْبِ اِلَّا بِعِصْمَتِكَ وَ لَا وُصُوْلَ اِلَى الْعَمَلِ
 الْخَيْرِ ۷۱ اِلَّا بِمَشِيَّتِكَ، فَكَيْفَ بِالْاِحْتِرَاسِ مَا لَمْ يُدْرِكْنِي ۷۲ فِيْهِ عِصْمَتُكَ؟ ۷۳ یعنی: خداوند! راهی نیست به سوی حفظ از گناه مگر به عصمت و حفظ تو، و نیست به رسیدن و عمل کردن خیری مگر به مشیّت و خواستن تو. پس چگونه احتیاس و حفظ از معصیت متحقق خواهد شد مادامی که إدراک نشود عصمت و حفظ تو در آن عمل گناه و قبیح؟ پس این عبارت صریح است در این که اگر خداوند عالم حفظ نکند بنده را از گناه هر آینه بنده محال است که گناه نکند. پس همه انبیاء مُرْسَلین و ائمّه طاهرین - صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ - عصمت عطا فرموده است که معصیت او را نکردند چنانچه در جامعه کبیره می خوانی: عَصَمَكُمُ اللَّهُ مِنَ الزَّلَالِ وَ اَمْنَكُمُ مِنَ الْفِتَنِ ۷۴، یعنی: حفظ نمود شما را خداوند عالم از لغزشها و ایمن گردانید شما را از فتنه ها.

و جنابِ یوسف - ع - عرض می کند: ﴿وَ اِلَّا تَصْرِفْ عَنِّي كَيْدَهُنَّ اَصْبُ اِلَيْهِنَّ﴾ ۷۵ یعنی: اگر صرف نکنی تواز من کید و مکر زنانِ مصری را من میل می کنم به سوی آنها. «أَصْبُ» من ماده «صَبو یصبو» فلما صار جزء الشرط - و هو «إِنَّ» فی: «إِلَّا تَصْرِفْ عَنِّي» - فَصَارَ مَجْزُومًا بِحَذْفِ حَرْفِ الْاٰخِرِ وَ هُوَ الْوَاوِ.

و أَيْضًا در دعاء أبو حمزه است که: وَرَعًا يَحْزُرُونِي عَنْ مَعْصِيَتِكَ.^{۷۶} یعنی: و عطا کن به من وَرَعی را که مانع شود مرا از معصیت و نافرمانی تو.
و در دعاء کمیل است: وَكَمْ مِنْ عِتَارٍ وَقِيْتَهُ.^{۷۷} یعنی: چه بسیار از لغزشها که حفظ فرمودی تو او را.

و در حدیث است که: خطاب شد به حضرت دانیال که: چرا معصیت مرا می کنی، عرض کرد: إلهی! توفیقم بده تا معصیت تو را نکنم و اگر توفیقم ندهی معصیت تو را کرده ام و خواهم کرد!^{۷۸}

^{۷۹} خلاصه آنکه: عصمت بر دو قسم است: کُلّی و جُزئی.

عصمت کُلّی را خداوند عالم از بابت حکمت کامله خود عطا کرده است به انبیاء و اولیاء که در همه حالت از یوم تولّد تا یوم وفات ایشان را حفظ می کند از خطا و گناه؛ که گناه نکردند نه عمدًا و نه سهوًا و نه خطاءً و نه غفلةً.

و عصمت جُزئی اینست که خداوند عالم بعض مؤمنین را بعض اوقات حفظ می کند تَفَضُّلاً که گناه از ایشان سر نمی زند عمدًا مگر اینکه سهوًا معصیتی بکنند.

پس بعد از آنکه مشخص و معلوم شد که عصمت از جانب خداوند عالم است، پس باید اعتقاد کرد که پیغمبر و امام باید حتمًا معصوم باشند به نحوی که نبوده باشد از برای او داعی به سوی ترک طاعت و ارتکاب به سوی معصیت با قدرت داشتن بر آن. لکن بعضی گفته اند که: ممکن نمی شود معصوم را اِتیان به معاصی. و این کلام باطل است. و اگر چنین نباشد^{۸۰} مستحقّ مدح نخواهد بود.

پس از آنکه این مطلب مُشَخَّص شد بدان که: ناس اختلاف کرده اند در عصمت پیغمبران. پس تجویز کرده اند خوارج گناهان را از برای پیغمبران و حال آنکه هر گناهی نزد آنها کُفر است.^{۸۱} و حَشْوِیّه تجویز کرده اند ارتکاب کبایر را. و جمله ای از آنها منع کرده اند کبیره عمدی را، نه سهوی، و تجویز کرده اند صغایر را سهوًا.^{۸۲} و علماء اِمامیه واجب دانسته اند عصمت را از هر معصیتی عمدًا و سهوًا.

و این کلامی است حَق و متین به دو وجه:

أَوَّل آنکه^{۸۳} هرگاه پیغمبران معصوم نباشند منتفی می شود فائده بعثت ایشان، و لازم که باطل است پس ملزوم مثل آنست.

بیان ملازمه اینست که: هرگاه جایز باشد برای ایشان معصیت، حاصل نمی شود وُثُوق و اعتماد به قول ایشان از جهت اِمکان کذب در این هنگام برای ایشان؛ و هرگاه

و ثوق حاصل نشد، حاصل نمی‌شود انقیادِ متابعتِ امر و نَهیِ ایشان. پس منتفی می‌شود فائدهٔ بعثتِ ایشان. و این محال است.

دویم آنکه هرگاه صادر شود از ایشان گناه، هر آینه واجب است متابعتِ ایشان به جهتِ أدلّهٔ تقلیه بر وُجوبِ متابعتِ ایشان، لکن در این هنگام امر به متابعتِ ایشان محالست به علتِ آنکه قبیح است. پس می‌بوده باشد صدورِ گناه از ایشان محال. و هو المطلوب.

تفضیل: بدان که در بسیاری دعاهای منقوله از ائمه - عَلَیْهِمُ السَّلَام -، اعتراف به گناهان و معاصی خود کرده‌اند و استغفار از آنها نموده‌اند چنانچه در کافی به سند خود از حضرت صادق - عَلَیْهِ السَّلَام - روایت کرده‌اند که: حضرت رسالت‌پناه - ص - در هر روزی هفتاد دفعه استغفار می‌کردند^{۸۴} چنانچه پیش گذشت. و از آن به چند وجه جواب ممکن است که داده شود:

اول آنکه محمول است بر تأدیپِ مردم و تعلیمِ ایشان که چگونه اقرار و اعتراف به تقصیر و گناهان نمایند و توبه و استغفار و توبه^{۸۵} از آنها کنند.

دویم آنکه محمول است بر تواضع و اعتراف به عبودیت و اینکه نوع بشر در مظنهٔ تقصیر است.

سیم آنکه اعتراف به گناهان و استغفار نمودن از آنها بر این تقدیر است که: اگر از ایشان گناهی صادر شود، و معنی چنان است که: اگر صادر گردد از من چیزی از این پس آن را از برای من بپارم؛ از جهتِ آنکه مُقَرَّر است که لازم نمی‌آید از صدقِ شرطیه، صدقِ هر واحدی از جزئین اش.

چهارم آنکه ایشان تکلم می‌نمایند بر زبانِ اُمّت و رعیتِ خود. پس اعترافِ ایشان به گناهان، اعترافِ ائمه به گناهانِ اُمّت و رعیتِ خود، و استغفارشان، از جهتِ ایشان است؛ از جهتِ آنکه راعی را سؤال از رعیتش می‌نمایند؛ و اضافه نموده‌اند گناهان را به نفوسِ مقدّسهٔ خود از جهتِ اتصال و سبب، و هیچ سببی مؤکدتر نیست از آنچه در میان رسول یا امام است و در میان رعیت او و اُمّت او؛ چنانچه رئیس جماعتی چون از آن جماعت لغزشی یا تقصیری صادر گردد، او عذر می‌طلبد از ایشان و آن تقصیر را نسبت به خود می‌دهد، و چون کسی اِرادۀ نماید که آن جماعت را عتاب و توبیخ نماید، کلام را متوجّه رئیس می‌سازد، و هرچند که آن رئیس آن عمل را نکرده باشد و در آنجا نباشد. و این وجه در استعمالات معروف است.

پنجم آنکه چون انبیاء و ائمه - عَلَيْهِمُ السَّلَام -، اوقات ایشان مستغرق است به ذکر حق تعالی، و دل‌های ایشان مشغول است به او، و خاطر‌های ایشان متعلق است به ملائکه علی، و ایشان همیشه در مراقبه‌اند، چنانچه حضرت - ع - فرموده است که: عبادت کن خدا را که گویا او را می‌بینی، و اگر چنانچه تو او را نبینی او تو را می‌بیند،^{۸۶} پس ایشان متوجه‌اند به سوی خدا و در همه احوال خود تقلب به او^{۸۷} دارند.^{۸۸} پس چون خود را از آن مرتبه‌ای عالی‌تر فرود آورند به این که مشغول گردند به اکل و شرب یا نکاح یا غیر آن از سایر مباهات، آن را گناه و خطیئه می‌شمارند و استغفار از آن می‌نمایند.^{۸۹} و^{۹۰}

تذنیب: بدان که خداوند عالم به هر کس که عصمت بیشتر عطا کرده است باید شکر خداوند عالم را بیشتر بکند. بنابراین شکر محمد و آل محمد - صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ - بیشتر است از جمیع موجودات از انبیاء مُرسَلین و ملائکه مُقرَّبین، زیرا که هیچ نعمتی از نعمت‌های الهی بهتر نیست از نعمت عصمت، خصوصاً نعمت عصمت ذاتیه کامله که مخصوص انوار مقدسه محمد و آل محمد - صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ - می‌باشد - چنانچه سابقاً ذکر شد -، و مؤید این مطلب، فقره جامعه کبیره است که فرمودند: *إِنَّ ذِكْرَ الْخَيْرِ كُنْتُمْ أَوْلَهُ وَأَصْلُهُ وَفَرْعُهُ وَمَعْدِنُهُ وَمَأْوَاهُ وَمُنْتَهَاهُ*.^{۹۱} و عصمت از افراد خیر است. پس باید عصمت اول آن و اصل آن نزد ایشان - ع - باشد.^{۹۲} پس هر مؤمنی که عصمت و عفت او از گناه بیشتر از دیگران باشد، باید شکر خداوند عالم را بیشتر نماید و مغرور نشود که من گناه را کم می‌کنم؛ بلکه عصمت و عفت خود را از خداوند عالم بدانند که او را به نعمت ابتدائیه خود حفظ فرموده است از جمله گناهان؛ و همین قدر که متفطن و متذکر شد که این معصیت نکردن من از لطف و مرحمت خداوند عالم است، همین شکر عصمت است. *فَاللَّهُمَّ! اعْصِمْنَا مِنَ الذُّنُوبِ وَالْإِثْمِ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الْمَعْصُومِينَ الْكِرَامِ؛ وَ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمُ الْمُبْغِضِينَ لِلنَّامِ.*

بیت

کسی را لافِ عصمت می‌رسد پیش تو از پاکی

که وقتِ دلربائی تو ایمان را نگه دارد!^{۹۳}

و بدان که در بعضی اخبار وارد شده است که: اگر کسی در عقب گناه هشت امر به عمل آورد امیدوار به عفو از آن گناه باشد: عزم بر توبه آن^{۹۴} داشته باشد، و شایق^{۹۵} باشد که دیگر مرتکب آن نگردد، و از عقاب بر آن خائف باشد، و به آمرزش آن امیدوار باشد، و بعد از آن دو رکعت نماز کند، و بعد از آن هفتاد مرتبه استغفار کند، و صد مرتبه بگوید:

سُبْحَانَ اللَّهِ الْعَظِيمِ وَبِحَمْدِهِ، و چیزی تصدق کند و یک روز روزه بگیرد. و در بعضی از اخبار وارد شده که: بعد از گناه وضوی کامل بگیرد و داخل مسجد شود و دو رکعت نماز کند، و در بعضی روایات چهار رکعت رسیده.^{۹۶}

بدان که اسباب مغفرت گناهان چند چیز است:

أول: مصیبتها و محنتها و آلام و أسقام دنیا؛ چنانچه فرموده است در سوره شوری: (وَ مَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فِيمَا كَسَبَتْ [أَيْدِيكُمْ])^{۹۷}

دویم: محض تَفَضُّلِ خداوندی است؛ چنانچه بعد از همین آیه مذکوره می فرماید: (وَ يَعْفُو عَنْ كَثِيرٍ)^{۹۸} که به محض تَفَضُّلِ عفو می فرماید؛ چنانچه در سوره نساء می فرماید: (إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَ يَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ)^{۹۹} که^{۱۰۰} خداوند عالم می آمرزد غیر شرک را به محض إحسان و تَفَضُّلِ.

سیم: حَسَنَات است؛ چنانچه فرموده است: (إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُدْهِئْنَ السَّيِّئَاتِ)^{۱۰۱} و در موضع دیگر می فرماید: (وَ يَذْرُؤُنَّ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ)^{۱۰۲}

چهارم: توبه است که او مکفّر سیئات است؛ چنانچه فرموده است: (وَ إِنِّي لَعَفَّارٌ لِمَنْ تَابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَى)^{۱۰۳} و در حدیث است که: التَّائِبُ كَمَنْ لَا ذَنْبَ لَهُ.^{۱۰۴} پنجم: گریه برای ابی عبدالله سید الشهداء - صَلَوَاتُ اللَّهِ وَ سَلَامُهُ عَلَيْهِ - و این اعظم اسباب مغفرت است.

شیشم: زیارت آن بزرگوار است؛ چنانچه در حدیث است که در قدمِ أَوَّلِ مَلَكِي ندا می کند که: ای زائر! خداوند عالم گناهان تو را آمرزید.^{۱۰۶}

هفتم: اسلام است که فرمودند: الْأِسْلَامُ يَجِبُ مَا قَبْلَهُ.^{۱۰۷}

هشتم: شهادت است؛ چنانچه فرموده است: (وَ لَئِنْ قُتِلْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوْ مُتُّمْ لَمَغْفِرَةٌ مِنَ اللَّهِ وَ رَحْمَةٌ)^{۱۰۸} چنانچه خاتم انبیاء - ص - فرمودند که: شهید را هفت کرامت است:

أول: آنکه به أَوَّلِ قطره خونی که از وی روان شود خدای تعالی وی را بیامرزد. دویم: وی را از کسوت بهشت بیوشاند. سیم: خازنان بهشت بویهای خوش نزدیک^{۱۰۹} وی می آورند

و بر یکدیگر سبقت می گیرند تا از کدام فرستادگان است. چهارم: منزل و جای وی را در بهشت به او نمایند. پنجم: روح او را گویند در بهشت چرا کن در هر جا که خواهی.

شیشم: هر وعده‌ای که خدای تعالی به او داده باشد به او رساند. هفتم: چون بیفتد سر او در کنار آن حوری بود که در بهشت زوجه او خواهد بود.^{۱۱۰}

و هنوز شهید بر زمین نیفتاده باشد که حورالعین از کنار خود او را بالین آماده کرده

باشند. و مجاهد از سایه شمشیر می رود تا به سایه عرش که: **الْجَنَّةُ تَحْتَ ظِلَالِ السُّيُوفِ**.^{۱۱۱} و جاهد تشاهد فی جهادک لطفه و ان فرادیس الاعلی^{۱۱۲} للمجاهدین. و هر کس که به تیغ دشمن کشته شود در جنة المأوی به انواع نعییم و نوال رسد و هر کس به شمشیر محبت دوست کشته شود در دارالجمال مستحق دولت وصال گردد که: **مَنْ قَتَلْتُهُ فَعَلِيَ دِينُهُ**.^{۱۱۳}

شعر

گر بر سر کوی ما کشته شوی [کذا] شکرانه بده که خونبهای تو منم^{۱۱۴}
 خاتمه^{۱۱۵}: بدان که عصمت پیغمبر ما و ائمه و فاطمه - صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ - ثابت و محقق شده است به عقل و نقل؛ و جناب زینب خاتون - سلامُ الله علیها - هم معصومه می باشد^{۱۱۶} به قاعده عقلیه، و آن اینست که جدّ او معصوم، پدر او معصوم، دو برادر او معصوم، مادر او معصومه؛ چگونه می شود که آن سراقی^{۱۱۷} عصمت معصومه نباشد؟^{۱۱۸} نهایت آنست که تنصیص نشده است عصمت او، و عدم تنصیص، دلیل نیست بر عدم عصمت او.^{۱۱۹} پس چگونه می شود که او معصومه نباشد؟ و حال آنکه سیدالساجدین - صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ - را تسلی می داد از جهت مصایب و محنتهایی که بر او وارد شده بود؛ و چگونه می شود که آن معدن عصمت و حیا معصومه نباشد؟ و حال آنکه سفیده صبح طلوع نکرد و شب طولانی شد از جهت برهنه بودن سر آن مظلومه معصومه؛ نظر به آنکه در حدیث است که: در زمان رسول الله - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - شبی طولانی شد. پس مردم دلتنگ شدند از صبح نشدن. آمدند خدمت خاتم انبیاء - صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ - و عرض کردند که: چرا این شب صبح نمی شود؟ فرمودند: بروید به خانه فاطمه - عَلَيْهَا السَّلَام - تا سر این مطلب معلوم شود. وقتی که آمدند به خانه فاطمه - عَلَيْهَا السَّلَام -، یافتند که سر آن معصومه مطهره، جناب زینب، برهنه است. آن جناب فرمودند تا سر زینب برهنه است آفتاب طلوع نخواهد کرد. پس همین که سر آن معصومه پوشیده شد آفتاب طلوع کرد.^{۱۲۰}

و دیگر این که متحمل شد مصایبی را که عقل حیرت می کند از تحمل آن. و عقل حاکم است که غیر اهل عصمت نمی تواند تحمل کند آن مصایب را. بلکه می توان گفت که آن مظلومه مصایبی را متحمل شد که به حسب کیفیت جناب فاطمه - ع - متحمل نشدند آنها را، خصوصا مصایب شام و رفتن به مجلس یزید حرام زاده. پس اگر عمر در به پهلوی فاطمه - عَلَيْهَا السَّلَام - زد شمر و سنان لعین چهل منزل کعب نیزه و تازیانه به

کتفِ آن مظلومه زدند؛ و اگر امیرالمؤمنین - علیه السلام - را در حضورِ فاطمه - علیها السلام - ریسمان به گردن^{۱۲۱} انداختند و او را بُردند به مسجد، پس در حضورِ جنابِ علیا جنابِ زینب خاتون سیدالشهداء را با چندین نفر برادر و برادرزاده شهید نمودند. اگر جنابِ فاطمه به نزدِ ابوبکر رفت از جهتِ فدک با عزّت و احترام، پس زینب را با بازوی بسته به نهایتِ ذلّت و خواری بُردند در مجلسِ یزید.

در بارگه یزید زینب چه کند؟! با این ستم آن سوخته کوب چه کند؟! نامحرم و زینب؟ ای خدا! ظلم بین خورشید رود به بُرجِ عقرب چه کند؟!^{۱۲۲} خلاصه آنکه از اوّلِ ایجادِ عالم تاکنون آنچه به جنابِ زینب خاتون - سلام الله علیها - رسید به هیچ موجودی از مُقَرَّبانِ درگاهِ اُحدیّت نرسید که ابتداءً محنت و مصیبتِ او ورود به کربلا بود تا آنکه از شام برگشتند و وارد مدینه شدند تا یومِ وفاتِ او. پس جانهایِ جمیعِ شیعیان و دوستان به فدایِ آن دلِ پُرمحنتِ او باد.

بیت

اولادِ مصطفی^{۱۲۳} چه ز دارالجفایِ شام کردند روزِ شامِ سویِ سیدِ الأنام
برگشته روزگار و عزادار و اشکبار دل پُرملال و مضطربِ أحوال [و] تلخکام
أَلَا وَ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ.

پی نوشت‌ها

۱. در هامشِ دستنوشته چُنین عنوان دارد: «در معنی لغوی عصمت است».
 ۲. مجمع‌الحرین طُرُوحی، ط. عادل، ۱۹۴/۳، و: ریاض‌التالکین سید علیخانِ مَدَنی، ط. جامعه مدرّسین، ۲۳۲/۷.
 ۳. المصباح کفّعی، ط. علمی، بیروت: ۱۴۲۴ ه.ق.، ص ۳۳۸ (نیایش «جوشنِ کبیر»، بندهای ۲۹ و ۳۰) و ص ۲۵۹ (نیایش «مُجیر»)
 ۴. مصباح‌المتّهجد، ط. مؤسسه فقه الشّیعه، ص ۷۰ و ۳۳۱؛ و: الذّعوایبِ راوندی، ط. مدرسه الإمام المهدی - علیه السلام -، ص ۶۰.
- تعبیر «مبتدئُ النعم قبل استحقاقها» هم در متونِ نیایشی به کار رفته است. نگر: مصباح‌المتّهجد، همان ط.، ص ۸۳۵.

۵. شیخ صدوق - رَفَعَ اللهُ دَرَجَتَهُ - در معانی الأخبار آورده است: «حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْمَقْرِي، قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو عَمْرٍو مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرِ الْمَقْرِي الْجُرْجَانِي، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو بَكْرِ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الْمَوْصِلِيُّ بَيْغَادَ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَاصِمِ الطَّرِيفِيِّ، قَالَ حَدَّثَنَا عَبَّاسُ بْنُ يَزِيدَ بْنِ الْحَسَنِ الْكَحَّالِ مَوْلَى

زَيْدُ بْنُ عَلِيٍّ، قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي، قَالَ: حَدَّثَنِي مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ، عَنْ أَبِيهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ - عَلَيْهِمُ السَّلَامُ -، قَالَ: **الْإِمَامُ مِنَّا لَا يَكُونُ إِلَّا مَعْضُومًا وَكَانَتْ الْمَعْضَمَةُ فِي ظَاهِرِ الْخَلْقَةِ فَيَعْرِفُ بِهَا وَلِذَلِكَ لَا يَكُونُ إِلَّا مَنْصُوصًا. فَقِيلَ لَهُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ! فَمَا مَعْنَى الْمَعْضُومِ؟** فَقَالَ: هُوَ الْمَعْضُومُ بِحَبْلِ اللَّهِ، وَحَبْلُ اللَّهِ هُوَ الْقُرْآنُ، لَا يَفْتَرِقَانِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، وَالْإِمَامُ يَهْدِي إِلَى الْقُرْآنِ، وَالْقُرْآنُ يَهْدِي إِلَى الْإِمَامِ، وَذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ - عَزَّ وَجَلَّ -: **﴿إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ﴾**، (معاني الأخبار، با ترجمه شاهرودی، ۱/ ۳۰۷ و ۳۰۸).

۶. در هامش دستنوشته چنين عنوان دارد: «در معنی اصطلاحی عصمت است».

۷. دَوْم / چنين است در دستنوشته به تشديد واو.

۸. سَيِّم / چنين است در دستنوشته به تشديد ياء.

۹. إذا شئنا شاء الله / این عبارت را در قالب گزاره «... نحن إذا شئنا شاء الله و إذا كرهننا كره الله...» در حدیث موسوم به نوزائیت (بحار الأنوار، ۷/۲۶) می بینیم، و در قالب گزاره «... نحن إذا شئنا شاء الله و إذا أردنا أراد الله...» (بحار الأنوار، ۱۴/۲۶) در حدیث همدوش آن مشاهده می کنیم که هر دو را مرحوم علامه محمد باقر مجلسی در يك باب مختص در بحار الأنوار آورده و تصریح کرده است که این روایتها، فاقد سند صحیح، و از حیث مضمون، غریب اند، و از همین روی، آنها را از دیگر احادیث جدا کرده است (نگر: بحار الأنوار، ۱۷/۲۶).

در کتاب غُلُوْ أَلُوْدِ مِتَارِقِ أَوَارِ الْيَفِيْنِ رَجَبِ بُرْسِي (ط. سید علی عاشور، ص ۲۸۶) نیز به گزاره «... و إذا شئنا شاء الله، و یرید الله ما نرید...» بازمی خوریم.

خبر مشکوکی دیگر نیز در مجمع الثورین مرتدی (چاپ سنگی، ص ۲۱۴) هست که نه سند دارد و نه مستندی معتبر، و البته مشتمل است بر گزاره «... و نحن إذا شئنا شاء الله و إذا أردنا أراد الله...». باری، آنچه از اصل عبارت «إذا شئنا شاء الله» برمی آید در نگاه نخست با معتقدات استواری شیعی و توحید امامیه سازگار نمی نماید و به هر روی به نظر می رسد از عبارات زبانزد گروهی از غالیان بوده باشد چه - تا جایی که ما بررسیدیم - در روایات مشکوک و متهم و غلو آلود دیده می شود.

۱۰. قرآن کریم: س ۳۳، ی ۴۵ و ۴۶.

۱۱. قرآن کریم: س ۷۸، ی ۱۳.

۱۲. قرآن کریم: س ۷۸، ی ۱۴.

۱۳. قرآن کریم: س ۱۶، ی ۷۸.

۱۴. در هامش دستنوشته چنين عنوان دارد: «در اینکه عالم بوده اند به علم لذتی از عالم ذر یا [کذا! ط: تا] قیام قیامت و هکذا بعد».

۱۵. قرآن کریم: س ۱۲، ی ۵۳.

۱۶. زلیخا / نام «زلیخا» - که هم به زهر زای و هم به پیش زای خوانده شده (تفصیل را، نگر: تاج العروس، تحقیق علی شیری، ۲۷۴/۴ و ۲۷۵ - متن و هامش -) - در قرآن نیامده است. در عهد عتیق (سفر تکوین، فصل ۳۹، بخشهای ۲۱-۲۷) نیز که داستان یوسف - علیه السلام - تقریباً و نه دقیقاً - شبیه بدانچه در قرآن کریم آمده

است، نقل گردیده، نام «زلیخا» در میان نیست (نگر: آینه پژوهش، ش ۱۰۵ و ۱۰۶، ص ۲۰؛ گفتار آقای علی محمد هنر).

در برخی احادیث منقول از ائمه اطهار - علیهم السلام - از «زلیخا» یاد شده است (نگر: بحار الأنوار، ۵۵/۴، و ۲۸۱/۱۲ و ۲۸۲، و ۱۶/۱۹۳، و ۳۶/۴۰۸) که باید میزان اعتبارشان را جداگانه بررسیید. در شماری از تفسیرنامه‌های کهن نیز نام زلیخا هست (نمونه را، نگر: تفسیر مقاتل بن سلیمان - ف: ۱۵۰ ه. ق. -، تحقیق أحمد فرید، ۱۴۴/۲ و ۱۴۶ و ۱۴۷ و ۱۵۳؛ و: تفسیر أبو اللیث سمرقندی - ف: ۳۸۳ ه. ق. -، تحقیق مطرجی، ۱۸۶/۲ و ۱۸۷ و ۱۸۹-۱۹۱ و ۱۹۹؛ و تفسیر ثعلبی - ف: ۴۲۷ ه. ق. -، تحقیق عاشور، ۲۰۵/۵؛ و...).

به هر روی، در سده دوم هجری نام «زلیخا» در جهان اسلام، شناخته بوده است. در این که واژه «زلیخا» از کجا آمده و احتمالاً تبدیل گشته چه واژه‌ای است، جای گفتگو هست (از جمله، نگر: یادداشتهای قزوینی، به کوشش ایرج افشار، ۵۱/۵).

در پاره‌ای از متون اسلامی، نام همسر عزیز مصر، «راعیل» یا «راحیل» ذکر شده است که گفته می‌شود ای بسا «زلیخا» تبدل یافته همین نام باشد؛ البته برخی نیز تصریح کرده‌اند که «زلیخا» لقب «راعیل» بوده است (یا «راعیل» لقب «زلیخا» بوده است (نگر: مجمع البیان، ط. علمی، ۵/۳۸۱؛ و: تفسیر الأوسی، ۱۲/۲۰۷؛ و: البداية و النهایه ابن کثیر، ۱/۲۳۲؛ و: قصص الانبیاء همو، ۱/۳۱۸).

۱۷. قرآن کریم: س ۱۲، ی ۵۳.

۱۸. این سخن به یادآورنده بیتی از متنی است که می‌گوید:

أَبُوکُمْ أَدَمُ سَنَّ الْمَعَاصِي وَ عَلِمَكُم مَّفَارِقَةَ الْجِنَانِ

(شرح دیوان المتنبی، البرقوقی، ۴/۳۸۹)

۱۹. قرآن کریم: س ۱۷، ی ۶۴.

۲۰. مضمون این داستان و گفت و شنود را از ابراهیم ادهم نقل کرده‌اند؛ نگر: فیض القدير متناوی، ۲/۳۰۳؛ و: شجرة الطوبیٰ حائری، ۲/۴۳۵.

احتمالاً پاچناری به قرینه آن دو بیت که پس از این داستان آورده و در کشکول شیخ بهائی هم پس از داستان آمده است، مطلب خود را از کشکول شیخ برگرفته. شیخ در کشکول آورده است:

«فی کتاب الرجاء من الاحیاء: قَالَ اِبْرَاهِيمُ: خَلَالِي الْمَطَافِ لَيْلَةٌ وَ كَانَتْ لَيْلَةً مَظْلَمَةً مَظِيرَةً، فَوَقَفْتُ فِي الْمَلْتَرَمِ وَ قُلْتُ: يَا رَبُّ! اَعْصِمْنِي حَتَّى لَا اَعْصِيكَ اَبَدًا، فَهَتَفَ بِي هَاتِفٌ مِنَ الْبَيْتِ: يَا اِبْرَاهِيمُ! اَنْتَ تَسْأَلُنِي الْعِصْمَةَ وَ كُلُّ عِبَادِي الْمُؤْمِنِينَ يَطْلُبُونَ ذَلِكَ، فَاِذَا عَصَيْتَهُمْ فَعَلَى مَنْ اَنْتَفَضَ وَ لِمَنْ اُغْفِرُ؟!» (الکشکول، تحقیق معلم، ۲/۹۸۹).

۲۱. این چارانه را شیخ بهائی در کشکول خود (تحقیق معلم، ۲/۹۸۹) درست پس داستان سخن آن عارف و جواب آن هاتف آورده و از «خیام» دانسته و چنین اظهار نظر کرده است که خیام مضمون چارانه خود را از همان گفت و شنود پیشگفته برگرفته است.

در شجرة الطوبیٰ حائری (۲/۴۳۵) نیز آن داستان و این چارانه در پی یکدیگر آمده‌اند. می‌توان حدس زد مأخذ صاحب شجره نیز کشکول شیخ بوده باشد.

۲۲. یستغفروا / در دستنوشته: یستغفرو (به خط مؤلف).

۲۳. از کافی شریف از قول رسول خدا - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - می‌خوانیم:
«... وَ لَوْلَا أَنَّكُمْ تَذُنُّونَ فَتَسْتَغْفِرُونَ اللهُ لَخَلَقَ اللهُ خَلْقًا حَتَّى يُذُنُوا، ثُمَّ يَسْتَغْفِرُوا اللهُ فَتَغْفِرَ اللهُ لَهُمْ...»
(الکافی، ط. غفاری، ۲/۴۲۴).

از برای مانند این روایت - البته با تفاوتی -، نگر: کنز العمال متقی هندی، ۴/۲۱۶.
شایان یاد کرد است که در کشکول شیخ بهائی، لختی پیش از گفت و شنود عارف و هاتف و چارانه فارسی بازخوانده به نام ختام - که از هر دو در همین سلسله تعلیقات یاد شد - آمده است:
«فی الحدیث: لولم تذنبوا لَخَلَقَ اللهُ تَعَالَى خَلْقًا يَذُنُّونَ فَيَغْفِرُ لَهُمْ إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ.
فی الحدیث: لولم تذنبوا لَخَفْتُ عَلَيْكُمْ مَا هُوَ شَرٌّ مِنَ الذَّنْبِ. قیل: و ما هو؟ یا رسول الله! قال: العُجْب.»
(الکشکول، تحقیق معلّم، ۲/۹۸۸).

۲۴. نظر مؤلف به مأثور مشهور «الدُّنْيَا مَرْزَعَةُ الْآخِرَةِ» است.
برای آگاهی بیشتر درباره این مأثور نگر: شرح خطبه متقین (شرح حدیث همّام)، علامه آخوند ملا محمد تقی مجلسی، ج اساطیر، ص ۱۱۵، هامش.

۲۵. این عبارت بدین ریخت در نیایشهایی که از امیر مؤمنان علی - علیه السلام - نقل شده است به نظر نرسید.
در نیایشی که علامه مجلسی در بحار الأنوار (۹۱/۱۳۸-۱۴۱) از «بعض الکتب» نقل فرموده و به حضرت علی بن الحسین - علیهما السلام - نسبت داده شده است، بدین عبارت بازمی‌خوریم:
«... إِلَهِي! الذُّنُوبُ صِفَاتُنَا وَ الْعَفْوُ صِفَاتُكَ...» (همان، ۹۱/۱۳۹). نیز نگر: الصحیفة السجّادیة الجامعیة أبطحی، ص ۴۷۷.

۲۶. این عبارت هم بدین ریخت در نیایشهای مأثور از امیر مؤمنان - علیه السلام - یافت نشد.
در همان نیایشی که در بحار الأنوار (۹۱/۱۳۸-۱۴۱) به نقل از «بعض الکتب» آورده‌اند و به حضرت علی بن الحسین - علیهما السلام - نسبت داده شده است، بدین عبارت بازمی‌خوریم:
«... إِلَهِي! لَوْلَا أَنَّ الْعَفْوَ أَحَبُّ الْأَشْيَاءِ لَدَيْكَ، لَمَّا عَصَاكَ أَحَبُّ الْخَلْقِ إِلَيْكَ...»
نیز نگر: الصحیفة السجّادیة الجامعیة أبطحی، ص ۴۷۹.

۲۷. این آیات را شیخ بهائی در کشکول (ط. معلّم، ۳/۱۷۲۰)، با اندکی تفاوت در ضبط؛ نیز نگر: همان، ۳/۱۷۴۶) آورده و از مصیبت‌نامه‌ی شیخ عطار دانسته است.
در مصیبت‌نامه (ط. شفيعي کدکني، ص ۱۳۱ و ۱۳۲) این بیتها را به شماره‌های ۳۰۷-۳۰۹ و ۳۱۱ و ۳۱۳ می‌یابیم (البته با اندکی تفاوت در ضبط).

۲۸. در کتاب شریفی بحار الأنوار (۶۸/۱۴۰) علامه مجلسی - رضوان الله علیه -، این حدیث را به همین لفظ و تنها با تفاوت «عز و جل» به جای «تعالی» از امالی شیخ طوسی نقل فرموده است.
در متن هر سه چاپ امالی شیخ طوسی (ط. نجف اشرف، ۱/۱۶۸؛ و ط. مؤسسه البعثة، ص ۱۶۶؛ و ط. غفاری - جعفری، ص ۲۶۰) به جای «یا بنی آدم»، «یا بن آدم» ضبط گردیده است.
از برای آگاهی بیشتر، نیز نگر: امالی صدوق، ط. مؤسسه البعثة، ص ۱۶۲؛ و کتاب من لایحضره الفقیه، ط. غفاری، ۴/۳۹۷.

همچنین نگر: کنز العمال، ۱۵/۹۲۴ و ۹۲۵ و ۹۳۲.

- ۲۹ و ۳۰ و ۳۱. را / چُنین است در دستنوشته و آشکارا زائد به نظر می‌رسد.
۳۲. در هامش دستنوشته چُنین عنوان دارد: «در سبب صدور تركِ اولی از انبیاء - علیهم السلام -».
۳۳. تأیید / در دستنوشته: تأیید [کذا].
۳۴. احتمالاً نظر نویسنده به این آیه کریمه قرآن مجید است:
 ﴿إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ إِلَّا مَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ﴾ (س ۱۵، ی ۴۲).
۳۵. وعصی / در دستنوشته: فعصی.
۳۶. قرآن کریم: س ۲۰، ی ۱۲۱.
۳۷. در هامش دستنوشته چُنین عنوان دارد: «در تأویلِ معنیِ فعصی [کذا] آدم ربه فقوی».
۳۸. تزیین / در دستنوشته: تزین.
۳۹. خداوند / در دستنوشته خداوندی نوشته شده و سپس یاء فرجامین در حرفِ نخستِ واژه سپینِ إدغام گردیده است.
۴۰. زیبایی / در دستنوشته: زیبای.
۴۱. تغییر / در دستنوشته: تغیر.
۴۲. نشأه / در دستنوشته: نشانه.
۴۳. تعبیر از جهان هستی به «صحرائی وجود»، در ادبِ پارسی پیشینه و بسامدِ معتابهی دارد.
 نمونه را، امیر معزّی نیشابوری سروده است:
 بُخَلْ در کُتْمِ عَدَمِ رفت ز صحرائی وجود
 تابه صحرائی وجود آمدی از کُتْمِ عدم
 (کلیاتِ دیوانِ امیر معزّی، ط. قنبری، ص ۴۳۴).
- دیگر، عراقی، در یکی از ترجیعاتش گوید:
 صحرائی وجسود گشت در حال
 همر کُتْمِ عَدَمِ که پی سیر کرد
 (دیوان عراقی، چ نگاه، ص ۳۰۶).
- صائب تبریزی گوید:
 گر به دست و پا نیچد خار صحرائی وجود
 می توان ملکِ دو عالم را به یک جولان گرفت
 و باز گوید:
 پیش پای سیلِ افتادست صحرائی وجود
 تو ز غفلت در خطر گاهی چُنین آسوده‌ای
 سراینده‌ای دیگر گفته است:
 دیوانه تو در همه صحرائی وجود
 کنی جُز به سر کوی تو مأوا دارد؟
۴۴. در چارانه‌های دیوانِ عراقی بدین چارانه بازمی‌خوریم:
 آن کیست که بی جُرم و گنه زیست؟ بگو
 بی جُرم و گناه در جهان کیست؟ بگو
 من بد کُتْمِ و تو بد مکافات کُنی
 پس فرق میانِ من و تو چیست؟ بگو
 (دیوان عراقی، چ نگاه، ص ۲۲۷).
- لیک بنا بر مشهور این چارانه از خیام است (نگر: رباعیاتِ خیام در منابع کهن، ص ۲۷۵)، و بحقیقت نیز با مشرب حیرت آلود او سازگارتر است تا اندیشه ابن عربی مآبانه عراقی.
 در ترجمه‌المجالس این چارانه را، بدون تصریح به نام گوینده‌اش، بدین ضبط می‌بینیم:

بی جرم و گناه در جهان کیست؟ بگو
یا جرم نکرده در جان کیست؟ بگو
من بد کردم تو بد مکافات کنی
بس فرق میان من و تو چیست؟ بگو

(رباعیات خیام در منابع کهن، ص ۴۶)

در جنگی بی تاریخ که به تشخیص اهل فن از سده هشتم هجری و از نفائس کتابخانه مجلس بشمار است نیز، چارانه مورد بحث، بدون یادکرد گوینده آن، بدین ضبط مندرج است:

بی جرم و گناه در جهان کیست؟ بگو
بس فرق میان من و تو چیست؟ بگو
من بد گنم و تو بد مکافات دهی
(رباعیات خیام در منابع کهن، ص ۱۱۳).

۴۵. نشود / چنین است در دستنوشته.

۴۶. ترجمه و شرح صحیفه کامله سجّادیه، فیض الإسلام، ص ۸۹.

۴۷. استعاره تبعیه / استعاره به اعتبار لفظ مُستعار بر دو قسم است: اصلیّه و تبعیه.

استعاره اصلیّه آنست که لفظ مستعار اسم جنس باشد و یا علمی که به جای اسم جنس به کار رفته باشد. استعاره تبعیه آنست که لفظ مستعار فعل باشد یا شبه فعل یا حرف.

از برای تفضیل نگر:

هنجار گفتار تقوی، چ فرهنگسرای اصفهان، ص ۱۸۷؛ و: انوار البلاغه ی مازندرانی، ص ۲۹۱ و ۲۹۲.

۴۸. ترجمه و شرح صحیفه کامله سجّادیه، فیض الإسلام، ص ۱۱۲ (نیایش شانزدهم).

۴۹. در صحاح جوهری می خوانیم:

«علوت الرّجل: غلبته.» (الصّحاح، ط. أحمد عبدالغفور عطار، ۶/۲۴۳۵).

۵۰. قرآن کریم: س ۲۰، ی ۶۸.

۵۱. بن / در دستنوشته: این [کذا]

۵۲. در تفسیر عیاشی روایتی از حارث بن حسیب هست که در آن گفتاری را از امیر مؤمنان - علیه السّلام - نقل می کند. نگر: تفسیر العیاشی، ط. رسولي محلاتی، ۲/۳۴۱.

۵۳. نظر نویسنده بدین آیه کریمه از قرآن مجید است که می فرماید:

﴿وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فِيمَا كَسَبْتُمْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُو عَنْ كَثِيرٍ﴾ (س ۴۲، ی ۳۰)

۵۴. شیخ صدوق در مجلس سی و هفتم از املی اش (ط. مؤسسه البعثة، ص ۲۷۳ و ۲۷۴) از امام صادق - علیه السّلام - نقل کرده که آن حضرت فرمود:

«إِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ نَشَرَ اللَّهُ - تَبَارَكَ وَتَعَالَى - رَحْمَتَهُ حَتَّى يَطْمَعَ إِبْلِيسُ فِي رَحْمَتِهِ.»

۵۵. چنین است در دستنوشته؛ و از مشرب فاضل پاچناری بس دور می نماید که صلوات بر خاندان را به درود بر پیامبر مُنمّن نسازد (در باره بایستگی این همراهی، نگر: الحدائق النّاضرة، ۸/۴۶۴ و ۴۶۵؛ و: جواهر الکلام، ۱۰/۲۶۱ و ۲۶۲).

هرچند درود و صلوات بر پیامبر بدون تصریح به صلوات بر خاندان - علیه و علیهم السّلام - در بعض متون واقع شده است، بروشنی دانسته نیست عدم انضمام خاندان از اصل متون است یا تصرفِ ناسخان، و به هر روی، محتاج بررسی دقیق تر است.

۵۶. در حدیثنامه مُسَلِّم، موسوم به الجامع الصَّحیح (ط. دارالفکر، ۷۲/۸؛ در «باب استحباب الاستغفار و الاستكثار منه») بدین عبارت آمده است: «إِنَّهُ لَيُغَانُ عَلَيَّ قَلْبِي وَإِنِّي لَأَسْتَغْفِرُ اللَّهَ فِي الْيَوْمِ مِائَةَ مَرَّةٍ».
۵۷. در هامش دستنوشته چُنین عنوان دارد: «سببِ استغفارِ حضرتِ رسالت پناه با وجود مرتبه عصمت».
۵۸. در دستنوشته (ظ.): میسر.
۵۹. این سخن را حضرتِ شیخ بهاء الدین محمدِ عاملی - اَعْلَى اللهُ مقامه الشَّریف - در الأربعون حدیثاً (تحقیق کعبی، ص ۳۱۳ و ۳۱۴) از شرح مصابیح قاضی بیضاوی نقل فرموده است.
۶۰. در کافی شریف می خوانیم:
- «عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَمْرِو بْنِ عَثْمَانَ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - قَالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ: إِنَّ الرَّجُلَ لَيَذُنُّ الذَّنْبَ فَيَدْخِلُهُ اللَّهُ بِهِ الْجَنَّةَ، قُلْتُ: يَدْخِلُهُ اللَّهُ بِالذَّنْبِ الْجَنَّةَ؟ قَالَ: نَعَمْ إِنَّهُ لَيَذُنُّ فَلَا يَزَالُ مِنْهُ خَائِفًا مَا قَاتَا لِنَفْسِهِ فَيَرْحَمُهُ اللَّهُ فَيَدْخِلُهُ الْجَنَّةَ.» (الكافي، ط. غفاری، «باب الاعتراف بالذنوب و التَّدَمُّعِ عَلَيْهَا»، ح ۳).
- به احتمال قوی پاچناری ترجمه حدیث را از معراج السَّعاده برگرفته است. نگر: معراج السَّعاده، ط. هجرت، ص ۶۶۴.
۶۱. این بیتِ سعدی به همین ضبط در کَشْكُولِ شیخ بهائی آمده است (نگر: الكشكول، ط. معلّم، ۱۶۶۴/۳) ولی در بوستانِ ویراسته دکتر مصفا ضبط بیت چُنین است:
- گنهکار اندیشناك از خدای
به از پارسایِ عبادتِ نمای
- (کِیَّاتِ سعدی، ط. مصفا، ص ۲۳۸ / بوستان، ب: ۲۰۹۰).
۶۲. این کلام حقیقت فرجام، یادآور چارانه‌ای است که استاد علامه جلال الدین هُمائی - علیه الرَّحمة و الرِّضوان - از برای سنگِ نبشته آرامگاهِ خویش شُروده است:
- یازب! به دَرِ تو آمدم شرمنده
از بارِ گناه سَر به زیر افکنده
من بنده عاصیم، تو مولایِ کریم
عَفُو از تو رَوَا بُود، گناه از بنده
- (دیوانِ سنا، ص سی و یک، نیز سنج: همان، ص ۲۲۵).
۶۳. قطره / در دستنوشته: قطرها.
۶۴. این چارانه در سخنانِ منظوم ابوسعید ابوالخیر فراهم آورده زنده یاد استاد سعید نفیسی (ص ۵۲) چُنین آمده است:
- دارم گنهان ز قطره باران بیش
از شرم گنه فگندهام سر در پیش
آواز آید که سهل باشد درویش
تو درخورِ خود کنی و ما درخورِ خویش
- (ش ۳۶۱)
- در همان مجموعه (همان ص) در بی چارانه پیشگفته، این چارانه آمده:
- در خانه خود نشسته بودم دلریش
وز بارِ گنه فگنده بودم سر پیش
بانگی آمد که غم مخور ای درویش!
تو درخورِ خود کنی و ما درخورِ خویش
- (ش ۲۶۱ مکرر)
- و به قولِ زنده یاد نفیسی «پیدا است که این... هر دو یکیست و در یکی ازین دو روایت تصرّف کرده‌اند» (همان، همان ص، هامش).

شادروان نفیسی همچون دربارهٔ روایتِ نخست یادآور شده است که «به نامِ سیفِ الدینِ باخرزی» نیز «آمده است» از این قرار:

دارم گسنان ز قطرهٔ بساران بیش
دل هست مرا ازین تپش خسته و ریش
با ما کرمش گفت: هلا! ای درویش!
تو درخورِ خود کُنتی و ما درخورِ خویش
(همان، ص ۱۴۹).

۶۵. آیاتِ این مناجات از مَطْبَعِ الطَّيْرِ عَطَّارِ نیشابوری است.

این بیتها را به ترتیب - و بعضاً با تفاوت در ضبط - توانید باز جُست در: منطقِ الطَّيْرِ، به تصحیحِ محمدرضا شفیعی کدکنی، ب: ۲۲۹، ۲۳۲، ۲۵۷، ۲۵۹، ۲۶۱، ۲۶۴، ۱۷۳.

چنان که پیداست شخصی ذوقمند این بیتها را از جایهای مختلفِ منطقِ الطَّيْرِ دستچین کرده و «مناجات» مسطور در متن را فراهم ساخته.

۶۶. به ضرورتِ وزن پیداست که در دستنوشته در این موضع کلمه‌ای افتاده است.

ضبطِ بیت در منطقِ الطَّيْرِ ویراستهٔ استاد شفیعی از این قرار است:

مبتلایِ خویش و حیرانِ توام
گر بدم گر نیک هم زانِ توام
(ب: ۱۷۳، ص ۲۴۰)

۶۷. چنین است در دستنوشته - به خطِ پاچناری، «وز» اُنسَب به نظر می‌رسد.

۶۸. این چارانه در سخنان منظومِ ابوسعید ابوالخیر فراهم آوردهٔ زنده‌یاد سعید نفیسی (ص ۶۴، ش ۴۳۸) با ضبطِ «وز» به جای «در» در لُتِ دوم، و «رسان» به جای «بریز» در لُتِ سوم، آمده است.

۶۹. در هامشِ دستنوشته چنین عنوان دارد: «مناجات و حفظ از گناه که عرض می‌کند جنابِ امیر - ع - با وجودِ عصمت».

۷۰. اِلَهِی / در دستنوشته: اللّهی.

۷۱. العملِ الخیر / چنین است در دستنوشته. بویژه با توجه به ترجمه، «عملِ الخیر» درست می‌نماید (نیز سنج: بحارالانوار، ۱۴۱/۹۱).

۷۲. یدرکنی / چنین است در دستنوشته (به یاء).

۷۳. در مناجاتی که شیخ کفعمی از امامِ عسکری - علیه‌السلام - و آن حضرتِ آباءِ کرامش از امیرِ مؤمنان علی - علیه‌الصلوة و السلام - روایت کرده است، می‌خوانیم:

«اِلَهِی لَأَسِیْلَ اِلَی الْاِخْتِرَاسِ مِنَ الذَّنْبِ اِلَّا بِعِصْمَتِكَ وَ لَأُصَوِّلَ اِلَی عَمَلِ الْخَيْرَاتِ اِلَّا بِمَشِيئَتِكَ، فَكَيْفَ لِي بِاِقَادَةِ مَا اَسْلَفْتَنِي فِيهِ مَشِيئَتِكَ وَ كَيْفَ لِي بِالْاِخْتِرَاسِ مِنَ الذَّنْبِ مَا لَمْ تُدْرِكْنِي فِيهِ عِصْمَتُكَ.» (المصباح، ط. اعلی، ۱۴۲۴ ه. ق.، ص ۴۹۲؛ و: البلدالأمین، ط. اعلی، ۱۴۲۵ ه. ق.، ص ۴۳۹ - با اندکی تفاوت در ضبط -).

همچنین نگر: مناجاتِ اِلَهِيَّاتِ، به کوششِ علی اوجبی، ص ۱۰ و ۱۱.

علی‌الخصوص با توجه بدان که کفعمی آن مناجات را از امامِ عسکری - علیه‌السلام - و آن حضرت از پدرانِ بزرگوارش از امیرِ مؤمنان علی - علیه‌السلام - روایت فرموده و با عنایت به لحاظ و اعتنائی که هر يك از ائمهٔ اهل‌البيت - عليهم‌السلام - به موارثِ مأنورِ پیشوایانِ پیش از خود داشته‌اند، شگفت نیست اگر

- قریب به همین عبارات را در نیایشی منقول از حضرت سید الساجدین - علیه السلام - نیز می‌بینیم (نگر: بحار الأنوار، ۱۴۱/۹۱، و: الصحیفة السجّادیة الجامعیة ابطحی، ص ۴۸۱).
۷۴. کتاب من لایحضره الفقیه، ط. غفّاری، ۶۱۲/۲؛ و: تهذیب الأحکام شیخ طوسی، ط. خیرسان، ۹۷/۶؛ و: المزار الکبیر ابن مشهدی، ص ۵۲۷؛ و...
۷۵. قرآن کریم: س ۱۲، ی ۳۳.
۷۶. مصباح المتّهجد شیخ طوسی، ط. مؤسسه فقه الشیعة، ص ۵۹۶ و ۵۹۷ (در متن: «مَعَاصِيكَ»، و نسخه بدل موافق متن ما).
۷۷. مصباح المتّهجد، ط. مؤسسه فقه الشیعة، ص ۸۴۵.
۷۸. این نقل را در مَقَاتِلِ آن در الجواهر السّیّتی شیخ حرّ عاملی (ط. مؤسسه الأعلمی، بیروت: ۱۴۰۲ ه. ق.)، ص ۸۰) و الثورالیین سید نعمه الله جزائری (ط. ذوی القربی، صص ۳۹۱-۳۹۷) و مانند آن نیافتیم.
- نسبت صریح معصیت نیز بدین نحو موهم استمرار که در روایت آمده، به یک نبی خداوند، ناسازگار با قواعد شایع کلامی و خود مایه تردید در نقل است.
- به هر روی، در متون اخلاقی و اندرزی گاه داستانهائی درباره انبیای سلف دیده می‌شود که ریشه استواری برای آنها سراغ نمی‌توان کرد و علی الظاهر باید آنها را از اسرائیلیات و نقلهای قصاص قلم داد.
۷۹. در هامش دستنوشته چنین عنوان دارد: «در تقسیم عصمت است».
۸۰. نباشد / چنین است در دستنوشته. با ریخت «باشد» جمله سرراست تر خواهد بود، لیک با «نباشد» هم قابل توجیه است: یعنی اگر چنین نباشد که معصوم قدرت انجام معصیت داشته باشد، مستحق مدح نخواهد بود.
۸۱. فاضل مقداد سیوری (ف: ۸۲۶ ه. ق.) - اَعْلَى اللَّهِ مَقَامَهُ - در اللوامع الإلهیة می‌نویسد:
- «أجمعوا [أهل القبلة] على امتناع الكفر عليهم [أي على الأنبياء - عليهم السلام -] إنا الفضليّة من الخوارج فإنهم جوّزوا صدور الذنوب عنهم، و كل ذنوب عندهم كفر، فلزمهم جواز الكفر عليهم!...» (ط. دفتر تبلیغات، ص ۲۴۴).
- فیاض - علیه الرّحمة - (ف: ۱۰۷۲ ه. ق.) در گوهر مراد گوید:
- «... و جميع أمت متفقند در وجوب عصمت أنبياء از كفر، مگر طایفه‌ای از خوارج که تجویز صدور ذنوب از انبیاء کنند، و هر ذنبی را کفر دانند، فبهذا الطريق جوّزوا صدور الكفر عنهم!...» (ج نشر سایه، ص ۴۲۱).
۸۲. فاضل مقداد سیوری - رضوان الله علیه - در اللوامع الإلهیة می‌آورد: «و جوّز الحشویة و أصحاب الحدیث علیهم [أي على الأنبياء - عليهم السلام -] الإقدام على الكبيرة و الصغيرة و لو عمداً قبل النبوة و في بعدها.» (ط. دفتر تبلیغات، ص ۲۴۵).
- فیاض - علیه الرّحمة - در گوهر مراد گوید:
- «... حشویة... تجویز کنند تعدد صغیره و کبیره را بر انبیاء.» (ج نشر سایه، ص ۴۲۲).
۸۳. در هامش دستنوشته چنین عنوان دارد: «در اینکه هرگاه پیغمبران معصوم نباشند بعثت ایشان بی فائده است».
۸۴. شیخ کلینی - اَعْلَى اللَّهِ مَقَامَهُ - در کافی شریف آورده است:
- «حُمَيْدُ بْنُ زِيَادٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ غَيْرِ وَاحِدٍ، عَنِ أَبِي بَانَ، عَنِ زَيْدِ الشَّحَامِ، عَنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - يَتُوبُ إِلَى اللَّهِ - عَزَّ وَجَلَّ - فِي كُلِّ يَوْمٍ سَبْعِينَ مَرَّةً.»

فَقُلْتُ: أَكَانَ يَقُولُ: أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ وَ أَتُوبُ إِلَيْهِ؟ قَالَ: لَا، وَلَكِنْ كَانَ يَقُولُ: أَتُوبُ إِلَى اللَّهِ. قُلْتُ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ - كَانَ يَتُوبُ وَ لَا يَعُودُ وَ نَحْنُ نَتُوبُ وَ نَعُودُ. فَقَالَ: اللَّهُ الْمُسْتَعَانُ. (الكافي، ط. غفاری، ۲/۴۳۸؛ «بابُ الإِسْتِغْفَارِ مِنَ الذَّنْبِ»، ح ۴).
(از برای شرح این حدیث، نگر: مرآة العقول، ۱۱/۳۰۷-۳۰۹).

هم شیخ کلینی - رضوان الله علیه - آورده است:

«عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ عَمَّارٍ، عَنِ الْحَارِثِ بْنِ الْمُغِيرَةِ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ - يَسْتَغْفِرُ اللَّهَ - عَزَّ وَ جَلَّ - فِي كُلِّ يَوْمٍ سَبْعِينَ مَرَّةً وَ يَتُوبُ إِلَى اللَّهِ - عَزَّ وَ جَلَّ - سَبْعِينَ مَرَّةً. قَالَ: قُلْتُ: كَانَ يَقُولُ: أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ وَ أَتُوبُ إِلَيْهِ؟ قَالَ: كَانَ يَقُولُ: أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ، أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ - سَبْعِينَ مَرَّةً -. وَ يَقُولُ: وَ أَتُوبُ إِلَى اللَّهِ وَ أَتُوبُ إِلَى اللَّهِ - سَبْعِينَ مَرَّةً. (الكافي، ط. غفاری، ۲/۵۰۴ و ۵۰۵؛ «بابُ التَّسْبِيحِ وَ التَّهْلِيلِ وَ التَّكْبِيرِ»، ح ۵).

نیز شیخ کلینی - قدس الله روحه - در کافی شریف آورده است:

«مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ، عَنِ ابْنِ بُكَيْرٍ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - فِي قَوْلِ اللَّهِ - عَزَّ وَ جَلَّ - : ﴿وَ مَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فِيمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ﴾. فَقَالَ هُوَ: ﴿وَ يَعْفُو عَنْ كَثِيرٍ﴾. قَالَ: قُلْتُ: لَيْسَ هَذَا أَرَدْتُ. أَرَأَيْتَ مَا أَصَابَ عَلِيًّا وَ أَشْبَاهَهُ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ - عَلَيْهِمُ السَّلَامُ - مِنْ ذَلِكَ؟ فَقَالَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ - كَانَ يَتُوبُ إِلَى اللَّهِ فِي كُلِّ يَوْمٍ سَبْعِينَ مَرَّةً مِنْ غَيْرِ ذَنْبٍ. (الكافي، ط. غفاری، ۲/۴۴۹؛ «بابُ نَادِرٍ أَيْضًا»، ح ۱).

۸۵. و توبه / چنین است در دستنوشته؛ و چنان که هویدا است تکرار مفهوم «توبه» در کار است. به احتمال قریب به یقین سهواست؛ و البته این بخش از دستنوشته به خط خود فاضل یا چناری است؛ پس سهواً از رونویسگر نیست.

۸۶. یا چناری قائل روایت را به تبع صاحب کشف الغمّه که مطلب را از او گرفته است، معین نکرده؛ چه آنجا نیز آمده است: «... کَمَا قَالَ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - : أَعْبَدُ اللَّهَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ، فَإِنْ لَمْ تَرَهُ فَإِنَّهُ يَرَاكَ.» (کشف الغمّه، تحقیق فاضلی، ۳/۳۲۲؛ و به نقل از آن - با تفاوت در ضبط - در: بحار الأنوار، ۲۵/۲۰۴).
باری، حدیث «اعبد الله كأنك تراه، فإن لم تره فإنه يراك»، حدیث نبوی است.
همچنین آن را - از جمله - نگر در: عوالم اللّاهی، ۱/۴۰۵.

۸۷. به او / در دستنوشته «پا» خوانده می شود.

۸۸. یعنی به سوي او می گردند.

۸۹. این مطلب را علی الظاهر یا چناری از کشف الغمّه ی اربلی (در تحقیق فاضلی: ۳/۳۲۲) برگرفته یا از یکی از مأخذی که مطلب کشف الغمّه را نقل کرده است.

آنچه یا چناری به فارسی نقل به مضمون کرده، بخشی از «فائدة سنیة» ی اربلی در باب استغفار معصومان - عليهم السّلام - (نگر: کشف الغمّه، تحقیق فاضلی، ۳/۳۲۰-۳۲۴) است که بجد مورد توجه پسنیان وی قرار گرفته است. بجاست طالبان این مباحث، حاشیه درازدامن صدیق فاضل ما، حجة الإسلام و المسلمین شیخ علی فاضلی، را نیز بر این موضع از کشف الغمّه (همان ط، ۳/۳۲۴-۳۲۸) از نظر بگذرانند؛ فِیْلَهُ دَرَهُ!

۹۰. از برای موضوع چرائی استغفار معصومان - عليهم السلام -، همچنین نگر: بحارالانوار، ۲۵/۲۰۹-۲۱۱.
۹۱. کتاب من لایحضره الفقیه، ط. غفاری، ۲/۶۱۶؛ و: تهذیب الأحکام، ط. خراسان، ۱۰۰/۶.
۹۲. در هامش دستنوشته چنین عنوان دارد: «در وجوب شکر در ترک گناه است».
۹۳. این بیت که در کشکول شیخ بهائی آمده، به تصریح شیخ از میرزا مخدوم شریفی است.

البته ضبط بیت در کشکول چنین است:

کسی را لافِ عصمت می‌رسد پیش خردمندان
که وقتِ دلربایی تو ایمان را نگه دارد
(الکشکول، ط. معلم، ۱/۱۸۴).

استیضاد را، گفتنی است:

آوردن شیخ بهائی - اَعْلَى اللَّهِ مَقَامَهُ - دو شعر میرزا مخدوم شریفی را در کشکول خود (همان ط.) همان ج، همان ص)، آنها هم در بُحُوحة آن کشا کَشَهايِ فِرَقَه‌ای و زشتگوئیهای متقابل میرزا مخدوم متعصب سنی و برخی عالمان شیعی ایران، نمونه‌ای از تسامح مذهبی شیخ بزرگوار ما در برخورد با مخالفان است.

يَك تَصَفِّحُ مَصَابِ النَّوَاصِبِ قَاضِي شَوْشْتَرِي - عَلَيْهِ الرَّحْمَةُ - بسنده است تا دانسته شود چه اندازه میرزا مخدوم و طرف مقابل او در داوری درباره یکدیگر بیرحمی‌ها کرده‌اند. حساسیتی که علی‌الخصوص برخی از تبرّائیانی ایران به میرزا مخدوم داشتند (و - علی ما یبالی - در أمثال تاریخ عباسی - روزنامه جلال منجم - بازتاب یافته است)، مثال‌زدنی است. آنگاه شیخ الإسلام تختگاه صفویان با این فراخ‌سینگی و بدور از غوغای عوام و عوام‌زدگان شعر چنان «خصم» افراط‌پیشه‌ای را در کتاب خود به اسم و رسم می‌نگارد و نه چنین کاری را نقطه ضعف ایستار مذهبی خویش قلم می‌دهد و نه از بداندیشی عوام پروا می‌کند. آفرین بر او!

۹۴. توبه آن / چنین است در دستنوشته و نیز در معراج السعاده (ط. هجرت، ص ۶۷۳) که احتمالاً مأخذ پاچناری در نقل این مطلب بوده است.

۹۵. شایق / چنین است در دستنوشته؛ لیک می‌دانیم که کاربرد واژه «شایق» به جای «مشتاق» و در این مقام، فصیح نیست.

تفصیل را، نگر: فرهنگ درست‌نویسی سخن، ص ۱۹۱؛ و: نظرات فی أخطاء المنشئین کرباسی، ۱/۲۴۸.

۹۶. احتمالاً پاچناری مطلب را از معراج السعاده می‌ماند احمد نراقی، و او از جامع السعادات پدرش، ملا مهدی نراقی - رضوان الله علیهما -، نقل کرده است.

مرحوم ملا مهدی نراقی در جامع السعادات نوشته است:

«و فِي الْخَيْرِ: إِنَّ الذَّنْبَ إِذَا أُتِيَ بِتَمَائِيَةِ أَعْمَالٍ كَانَ الْعَفْوُ مَرْجُوءًا: أَرْبَعَةٌ مِنْ أَعْمَالِ الْقُلُوبِ، وَ هِيَ: التَّوْبَةُ أَوْ الْعَزْمُ عَلَى التَّوْبَةِ، وَ حُبُّ الْإِقْلَاعِ عَنِ الذَّنْبِ، وَ تَخَوُّفُ الْعِقَابِ عَلَيْهِ، وَ رَجَاءُ الْمَغْفَرَةِ، وَ أَرْبَعَةٌ مِنْ أَعْمَالِ الْجَوَارِحِ، وَ هِيَ: أَنْ تُصَلِّيَ عَقِبَ الذَّنْبِ رَكَعَتَيْنِ، ثُمَّ تَسْتَغْفِرُ اللَّهَ - تَعَالَى - بَعْدَهُمَا سَبْعِينَ عَقِبَ مَرَّةٍ وَ تَقُولُ: سُبْحَانَ اللَّهِ الْعَظِيمِ وَ بِحَمْدِهِ مِائَةَ مَرَّةٍ، ثُمَّ تَتَصَدَّقُ بِصَدَقَةٍ، ثُمَّ تَصُومُ يَوْمًا.

وَ فِي بَعْضِ الْأَخْبَارِ: تُشْبِعُ الْوُضُوءَ وَ تَدْخُلُ الْمَسْجِدَ وَ تُصَلِّيَ رَكَعَتَيْنِ، وَ فِي بَعْضِهَا: تُصَلِّيَ أَرْبَعَ رَكَعَاتٍ.»
(جامع السعادات، ۲/۸۵).

به هر روی، عبارات مرحوم پاچناری تقریباً مطابق گزارش معراج السعاده (ط. هجرت، ص ۶۷۳ و ۶۷۴) است.

۹۷. قرآن کریم: س ۴۲، ی ۳۰.

۹۸. قرآن کریم: س ۴۲، ی ۳۰.

۹۹. قرآن کریم: س ۴، ی ۴۸ و ۱۱۶.

۱۰۰. که / در دستنوشست مکرر نوشته شده است؛ و این بخش از دستنوشست به خط خودِ فاضلِ پاچناری است.

۱۰۱. قرآن کریم: س ۱۱، ی ۱۱۴.

۱۰۲. قرآن کریم: س ۱۳، ی ۲۲.

۱۰۳. قرآن کریم: س ۲۰، ی ۸۲.

۱۰۴. در کتاب شریفِ کافی آمده است:

«عنه [أبي عن محمد بن يحيى]، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ التَّعْمَانِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَنَانَ، عَنْ يُوسُفَ بْنِ أَبِي يَعْقُوبَ، بَيَّاعِ الْأَرْزِ، عَنْ جَابِرٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - قَالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ: التَّائِبُ مِنَ الذَّنْبِ كَمَنْ لَأَذَنْبَ لَهُ، وَالْمُؤْمِنُ عَلَى الذَّنْبِ وَهُوَ مُسْتَغْفِرٌ مِنْهُ كَالْمُسْتَهْزِئِ.» (الكافي، ط. غفاری، ۴۳۵/۲، «باب التوبة»، ح ۱۰).

همچنین در عیون اخبار الرضا - علیه السلام - می خوانیم:

«... يَهَذَا الْإِسْنَادَ [أبي] حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ يُوسُفَ الْبَغْدَادِيِّ، قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَثْبَةَ، قَالَ: حَدَّثَنَا دَارِمُ بْنُ قَيْصَةَ، قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُوسَى الرَّضَا، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ - عَلَيْهِمُ السَّلَامُ - [أبي] قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - التَّائِبُ مِنَ الذَّنْبِ كَمَنْ لَأَذَنْبَ لَهُ.» (ط. غفاری - مستفید، ۱۳۶/۲).

۱۰۵. شیشم / چنین است در دستنوشست به بیا دوم (به خط خودِ فاضلِ پاچناری).

۱۰۶. أبو القاسم ابن قولویه قمی - رَضِيَ اللهُ عَنْهُ - در کتاب شریفِ کاملِ زیارات (باب ۴۹، ح ۲) آورده است:

«حَدَّثَنِي أَبِي - رَحِمَهُ اللَّهُ - عَنْ سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ، وَ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ، عَنْ صَالِحِ بْنِ عَثْبَةَ، عَنْ بَشِيرِ الدَّهَّانِ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - قَالَ: إِنَّ الرَّجُلَ لِيُخْرَجَ إِلَى قَبْرِ الْحُسَيْنِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ -، فَلَهُ إِذَا خَرَجَ مِنْ أَهْلِهِ بِأَوَّلِ خُطْوَةٍ مَغْفِرَةٌ لِدُنُوبِهِ، ثُمَّ لَمْ يَزَلْ بِكُلِّ خُطْوَةٍ حَتَّى يَأْتِيَهُ، فَإِذَا أَتَاهُ نَاجَاهُ اللَّهُ تَعَالَى فَقَالَ: عَبْدِي! سَلْنِي أُعْطِكَ، أَدْعُنِي أُجِبْكَ، أُطَلِّبْ مِنِّي أُعْطِكَ، سَلْنِي حَاجَةً أَفْضَلَهَا لَكَ!»

قَالَ: وَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ -: وَ حَقٌّ عَلَى اللَّهِ أَنْ يُعْطِيَ مَا بَدَلُ.» (كاملِ الزيارات، ط. جعفری - غفاری، ص ۱۴۳؛ و: ط. قیومی، ص ۲۵۳ و ۲۵۴ - با اندکی تفاوت در ضبط س).

۱۰۷. این حدیث نبوی مشهور را ملاحظه فرمائید در: المتجازات النبویة، ط. طه محمد الزینی، ص ۵۴، ش ۳۲؛ و:

عوالی اللالی، ۵۴/۲، ش ۱۵۴، و ۲۲۴/۲، ش ۳۸؛ و: مستدرک الوسائل، ط. مؤسسه آل البيت - عليهم السلام -، ۴۴۸/۷ - به نقل از عوالی و تفسیر قمی.

۱۰۸. قرآن کریم: س ۳، ی ۱۵۷.

۱۰۹. نزدیک / در دستنوشست - به خط خودِ پاچناری - : بزديك (ط).

۱۱۰. شيخ الطائفة طوسی - أعلى الله مقامه الشریف - در تهذیب الأحكام آورده است:

«محمد بن الحسن الصفار، عن عبدالله بن المنبه، عن حسين بن علوان، عن عمرو بن خالد، عن زيد بن علي، عن أبيه، عن أبائه - عليهم السلام - قال:

قال رسول الله - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ -:

لِلشَّهِيدِ سَبْعُ خِصَالٍ مِنَ اللهِ:

أَوَّلُ قَطْرَةٍ مِنْ دَمِهِ مَغْفُورٌ لَهُ كُلُّ ذَنْبٍ.

والثانية: يَتَقَرَّرُ رَأْسُهُ فِي حَجْرِ زَوْجَتَيْهِ مِنَ الْخُورِ الْعَيْنِ وَتَمْسَحَانِ الْعُبَارِ عَنْ وَجْهِهِ تَقُولَانِ: مَرَحَبًا بِكَ وَيَقُولُ هُوَ مِثْلَ ذَلِكَ لِهَمَا.

والتالثة: يُكَسَى مِنْ كِسْوَةِ الْجَنَّةِ.

والرابعة: يَشْتَدُّ رِيحُ الْجَنَّةِ بِكُلِّ رِيحٍ طَيِّبَةٍ أُيِّمُ بِهَا يَأْخُذُهُ مَعَهُ.

والخامسة: أَنْ يَرَى مَنَزِلَتَهُ.

والسادسة: يُقَالُ لِرُوحِهِ: اسْرُحْ فِي الْجَنَّةِ حَيْثُ شِئْتَ.

السابعة: أَنْ يَنْظُرَ فِي وَجْهِ اللهِ وَأَنَّهَا لَرَّاحَةٌ لِكُلِّ نَبِيٍّ وَشَهِيدٍ.»

(تهذيب الأحكام، ط. خراسان، ۱۲۱/۶ و ۱۲۲).

این روایت نبوی با لختی تفاوت در ضبط، نیز آمده است در: روضة الواعظین، ط. منشورات الرضی (با مقدمه خراسان)، ص ۳۶۳؛ و: عوالی اللالی، ۱۸۲/۳ و ۱۸۳.

۱۱۱. الْجَنَّةُ تَحْتَ ظِلَالِ الشُّبُوفِ / حدیث نبوی است و به همین ریخت آمده است: السنن الکبریٰ ی بهیقی، ۴۴/۹؛ و: مسند الشهاب قضاعی، ۱۰۲/۱.

۱۱۲. فردايس الاعلیٰ / چنين است در دستنوشته - به خط خود پاچناری.

۱۱۳. مَنْ قَتَلْتَهُ فَقَاتِي دِيْنَهُ / درباره این عبارت که به عنوان حدیث قدسی شهرت یافته است در حواشی خویش بر رساله دیگری از پاچناری بشرح سخن گفته ایم (نگر: فقیه ربانی، ص ۷۸۳ و ۷۸۴) و در اینجا إعادة آن لازم نیست؛ خواهندگان خود بدان توضیحات درخواهند نگرست.

در اینجا تنها می افزایم که از برای ملاحظه ریختنهای از مأثوره مورد گفتگو، نیز نگر: شرح الاسماء ملأ هادی سبزواری، ۱/۳۴ و ۱۳۵ و ۲۴۹.

همچنین داوری محدث نوری را درباره آن نگر در: نَسْ الْإِحْمَنِ، ط. قتیومی، ص ۳۲۱.

۱۱۴. این بیت را با اندک تفاوتی در ضمن چارانه ای در دیوان کبیر می یابیم:

با درد بساز چون دواي تو منم در کس منگر که آشنای تو منم

گر کشته شوی، مگو که من کشته شدم شکرانه بده که خوبتهای تو منم

(کلیات دیوان شمس، ج نگاه، ۱۳۷۲/۲، ش ۱۱۶۸).

۱۱۵. در هایش دستنوشته عنوان دارد: «در ثبوت عصمت حضرت زینب خاتون - ع -».

۱۱۶. این که طرح عقیده «عصمت» حضرت زینب - سلام الله علیها - چه پیشینه ای دارد، در خور کاوش و بررسی است.

به نظر نمی رسد که این عقیده بدین صورت نزد عالمان دیرین امامیه مطرح بوده باشد. علی رغم جلالت فوق العاده این بانوی بزرگوار و فضل و فضیلت شگفت انگیز او که از دیرباز مورد اذعان نخبگان عامه و خاصه بوده است، «عصمت» اصطلاحی مقوله ای است که در دائرة چهارده معصوم - علیهم السلام - مطرح بوده است.

به هر روی، با توجه به برداشتهای ویژه شماری از عالمان متأخر شیعه از باره‌ای أدله نقلی، سخن از «عصمت» حضرت زینب - سلام الله علیها - نیز در برخی نوشتارها مطرح گردیده است. نکته‌ای که در این باره پیوسته باید به یاد داشت، این است که «عصمت» اصطلاحی چیزی است و گناه نکردن چیز دیگر. به عبارت روشن‌تر، ای بسا برخی از اولیای خداوند به مدد بصیرت و تقوایی که در خود می‌پرورند هیچگاه دست و دل به معاصی متعارف نیالایند و پاک از معصیت از جهان برونند، لیک این جز آن «عصمت» اصطلاحی و نگاهداشتن ویژه الهی است که در حق معصومان - علیهم السلام - از آن سخن می‌رود.

چنان که دیده می‌شود، فاضل پاچناری از قائلان به عصمت حضرت زینب - علیها السلام - است. مرحوم شیخ عبدالله مامقانی (ف: ۱۳۵۱ ه. ق.)، صاحب تنقیح المقال، را نیز علی‌الظاهر باید از قائلان به عصمت حضرت زینب - سلام الله علیها - قلم داد. چه درباره آن بزرگوار در تنقیح (ط. سنگی، ج ۳، فصل «نساء»، ص ۷۹) می‌نویسد:

«... ولو قلنا بعصمتها لم یکن لأحدٍ أن ینکره إن کان عارفاً بأحوالها فی الطّفّف و ما بعده، کیف و لولا ذلك لما حملها الحسین - ع - مقداراً من نقل الإمامة أيام مرض السّجّاد - ع - و ما أوصی إليها بجملة من وصایاه و لما أنابها السّجّاد - ع - نیابةً خاصّةً فی بیان الأحکام و جملة أخرى من آثار الولاية...».

البته حق آنست که مرحوم مامقانی دلیل یقین‌آوری بر مدعای خویش اقامه فرموده است. چنان که خود ایشان بلافاصله در روایتی از اكمال الذین صدوق و عتیبت طوسی آورده‌اند، مروی است که مادر بزرگ حضرت حجت - علیه السلام - مورد وصیت امام معصوم - علیه السلام - قرار گرفته بود و شیعیان به آن بانوی بزرگوار رجوع کرده از او رهنمود می‌گرفتند (نگر: تنقیح، همان ج، همان ص)، وانگهی گمان نمی‌کنم این خصیصه و فضیلت آن بانوی بزرگوار را عالمی از علمای بزرگ شیعه دلیل عصمت ایشان تواند دانست. همچنین اگر بنا باشد نیابت خاص از امام معصوم - علیه السلام - دلیل عصمت باشد، نائبان چهارگانه حضرت حجت - سلام الله علیه - نیز باید معصوم شمرده شوند؛ سخنی که مطلقاً میان نخبگان شیعه جایی نداشته و ندارد.

وانگهی تعبیر خود مرحوم مامقانی که می‌فرماید: «ولو قلنا بعصمتها...»، بروشنی گواهی می‌دهد که عقیده به عصمت حضرت زینب - سلام الله علیها - حتی در همین عصر اخیر نیز جزو باورهای پذیرفته و «استاندارد» امامیه نبوده است.

از دیگر قائلان به عصمت آن بانوی بزرگوار، مرحوم شیخ جعفر نقدی (ف: ۱۳۷۰ ه. ق.)، نویسنده کتاب زینب الکبریٰ علیها السلام بنت الإمام امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام، است که در کتاب یاد شده (ص ۲۷ و ۵۹) از عصمت حضرت زینب - سلام الله علیها - سخن رانده و معتقد است که تأمل در آن نحوه سلوک و عبادت و انقطاع الی الله که در آن حضرت بوده است جای تردید در عصمت او برجای نمی‌گذارد. مرحوم نقدی در این باره توضیحی نداده است (یا ما به توضیح او دست نیافته‌ایم) که عصمت را - که بالطبع در ما نحن فیهِ همان «عصمت» مصطلح معروف نزد متکلمان است - چگونه می‌توان از رهگذر استقراء و بررسی استقرائی به اثبات رسانید؟ خاصه با توجه بدین که بنا بر بعضی تعالیم ماثور امامیه، عصمت خصیصه‌ای ظاهر نیست که مردمان بتوانند بدان پی ببرند و از همین روی در اثبات آن باید بر نص اعتماد کرد (نگر: بحار الأنوار، ۱۹۴/۲۵ ح ۵ - به نقل از معانی الأخبار - و ۱۹۹ و ۲۰۰ ح ۱۰ - به نقل از خصال -)

از دیگر قائلان، مرحوم سید نورالدین جزائری (۱۳۱۳-۱۳۸۴ ه.ق.)، نویسنده خصائص زینیه، است که در کتاب یاد شده (ط. باقری بیدهدی، ص ۷۱ و ۷۲) خاطر نشان می‌کند:

«... عصمت را مراتبی است. مرتبه اعلای آن مخصوص اهل بیت محمدی - صلی الله علیه و اله و سلم - است؛ چنانچه آیه شریفه ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾ [گواه است] و چون علیا حضرت عقلیه خدر رسالت از طینت محمدیه و به مجاهده نفسانیته و ترک لذائذ حیوانیه مقامی تحصیل نموده بود از او تعبیر می‌شود به عصمت صغری، و لذا خود آن مخدّره در بعضی احتجاجات خود اشاره به عصمت خود هم می‌فرماید.»

هرچند بیان مرحوم جزائری برای این طالب علم چندان وضوح نیافت و احتجاج مورد بحث را نیز ندانست کدامست، علی‌الظاهر عنایت آن مرحوم به مرتبه‌ای رفیع و عالی از پارسائی و پرهیزکاری است که در آن، شخص متقی از معاصی و حتی کثیری از مباحات کنار می‌گیرد و مستغرق در طاعت ربّانی می‌گردد. چنین مراتبی را درباره اولیائی که در زمره تلامذه عقلیه بنی هاشم - سلام الله علیها - یند، می‌توان گمان برد تا چه رسد به آن سرایرده نشین طهارت و پارسائی. و البته این - چنانکه پیشتر نیز گفتیم - جز «عصمت» اصطلاحی متکلمان است.

از دیگر قائلان، مرحوم حاج شیخ مهدی نجفی مسجدشاهی (۱۲۹۹-۱۳۹۳ ه.ق.)، نویسنده أساور بن ذهب در احوال حضرت زینب - سلام الله علیها -، است که در کتاب یاد شده (تحقیق جهانبخش، ص ۴۲ و ۴۴) زیر سرنویس «عصمت زینب - علیها السلام -» می‌نویسد:

«روایتی در این معنی به نظر نرسیده، لیک در میان شیعه، شهرت تامی پیدا نموده؛ بلی، می‌توان گفت: این اشتها مؤیداً بالاعتبار که از تتبع حالات و مقامات و کمالات آن عقیده روزگار ظاهر می‌شود مؤیداً کلّ ذلک به پاره‌ای مقامات مقرون به قرینه صدق و اعتبار، کافست از برای ثبوت عصمت آن بضعه احمید مختار - صلوات الله و سلامه علیه و علی ائمه الطهار ما تعاقب الیل و النهار.»

در واقع مستند مرحوم نجفی مسجدشاهی، در این مقام، یکی اشتها است میان شیعه - که باید گفت: بر فرض ثبوت، اشتها را است متأخر و علی‌الظاهر نزد قدام دیده نمی‌شود -، و دیگر نوعی استقراء و تتبع در احوال آن حضرت - که پیشتر نیز گفتیم که استناد بدان در مقام اثبات عصمت علی‌الظاهر بسته نیست و با شیوه مختار سلف صالح و بعضی تعالیم روانی سابق الذکر ناهماً هنگ است.

از دیگر قائلان، محقق ذوفنون، مرحوم آیه الله علامه حاج میرزا ابوالحسن شعرانی است که شاید به سبب پایگاه رفیعی که در علم کلام داشته، قول او از همه فضلالی پیشگفته بیشتر مورد اعتنا باشد. آن مرحوم در فصل «نکاح» از فقه فارسی در بیان جواز ازدواج با مخالف می‌نویسد: «... و نیز أم کلثوم دختر امیرالمؤمنین - علیه السلام - با خلیفه نانی ازدواج کرد، و فرزندان بلافضل حضرت فاطمه زهرا معصوم بودند و مشمول آیه تطهیر، و نسبت غضب یا تقیه در نکاح آنها خلاف عقل است...» (ص ۵۲۷).

ما را در این مقام با استشهاد علامه شعرانی به ازدواج دختر امیر مؤمنان با خلیفه نانی کاری نیست؛ چه این خبر از لحاظ تاریخی مورد گفتگو است و بزرگانی چون شیخ مفید آن را قابل اعتماد نمی‌دانند. نظر ما به همان عصمت أم کلثوم است که ایشان بیان کرده و آنگاه طی قاعده‌ای مورد تصریح قرار داده است که: «فرزندان بلافضل حضرت فاطمه زهرا معصوم بودند و مشمول آیه تطهیر.»

باری، چنان که دیده می‌شود مُسْتَدِرِّ مرحوم شعرانی در عصمتِ اُمِّ کلثوم و نیز زینب - علیهما السلام - آیه تطهیر است، حال آنکه شمول آیه تطهیر بر غیر حَسَنَیْنِ از فرزندانِ حضرتِ زهرا - سلام الله علیهم اجمعین - محلّ تأمّل است (نیز سنح: پژوهشهای قرآنی علامه شعرانی، ۱۰۵۱/۳).

۱۱۷. سرادق / در دستنوشته قدری تیره و مخدوش گردیده است لیک گمان می‌کنم درست خوانده باشیم.

۱۱۸. چُنین قیاسی که با چناری کرده است البتّه نزد عقل معتبر نیست و بدین قیاس نمی‌توان اثباتِ عصمت کرد.

۱۱۹. منصوص نبودن عصمتِ حضرتِ زینب - سلام الله علیها - را در اخبار و احادیث موجود، مرحوم حاج شیخ مهدی نجفی مسجدشاهی - رحمه الله علیه - نیز که از قائلان به عصمتِ آن بانوی بزرگوار است، در اساور من ذهب (تحقیق جهانخش، ص ۴۳) مورد تصریح قرار داده.

۱۲۰. این روایت که آثارِ وُضْع و جَعَل از وَجَنَاتِ آن پیداست - و گویا از مناقبِ عَوَامِ بَسَنَدی باشد که قُصَاصِ متأخّر بر ساخته‌اند -، در منابع معتبرِ قدیم به نظر نرسید.

به گمانِ راقم این سطور، دستمایه بردازندگان این داستان زمینه ذهنی بوده است که از ماجرای تاریخی «ردّ الشّمس» و بعضی روایات داشته‌اند و آنچه را از آن نقلها انتزاع کرده و در ذهن خود کاسته و فزوده‌اند، بار دیگر بازپرورده و در قالب داستانی در باب حضرت زینب - سلام الله علیها - بازگو کرده‌اند.

دور نیست آن چه از ظاهر روایتی چون روایتِ فضائل شهر رمضان صدوق درباره حضرت زهرا - سلام الله علیها - در ذهن برخی شیعیانِ عالی (یا: عامی، یا عالی عامی) نقش بسته است، ایشان را به ساختن چُنین داستانی سوق داده باشد.

در بحار می‌خوانیم:

«فضائل شهر رمضان لِلصّدوق: عن محمّد بن إبراهیم بن إسحاق، عن أحمد بن محمد الكوفي، عن المنذر بن محمّد، عن الحسن بن عليّ الخزاز، عن الرّضا - عَلَيْهِ السّلام - قال - في حديثٍ طویل -: كَانَتْ فَاطِمَةُ - عَلَيْهَا السّلام - إِذَا طَلَعَ هلال شهر رمضان يغلب نورها الهلال و يخفى، فإذا غابت عنه ظهر.» (بحار الأنوار، ۵۶/۴۳ ش ۴۹).

(از برای اصلِ روایتِ طولانیِ مورد نظرِ علامه مجلسی - رضوان الله علیه -، نگر: فضائل الأشهر الثلاثة، ط. عرفانیان، ص ۹۸ و ۹۹).

خواننده دانشمند و خردورز، بی‌نیاز است از این تذکار که این روایت نیز البتّه بر فرض ثبوتِ صدور، لازم التّأویل است و ای بسا به بدفهمی یا تصرفِ راوی دچار آمده باشد، ورنه التزام به معنایِ ظاهریِ آن خالی از اشکال نخواهد بود.

۱۲۱. گردن / در دستنوشته: کردند.

۱۲۲. در هامشِ دستنوشته عنوان دارد: «در این که مصیبتی که به حضرت زینب خاتون رسید به هیچ اُحدی نرسید.»

۱۲۳. چه / چُنین است در دستنوشته. در اینجا «چه» به جای «چو» به کار رفته است و این در آن روزگاران کاربردی رایج بوده است.

کتابنامه برخی مآخذ پژوهش^(۱)

۱. الأربوعون حديثاً، الشيخ البهائي (أبوالفضائل محمد بن الشيخ حسين الجعبي العاملي / ف: ۱۰۳۰ هـ. ق.)، تحقيق: أبو جعفر الكعبي، ط: ۲، قم: مؤسسة النشر الإسلامي، ۱۴۲۲ هـ. ق.
۲. أساور من ذهب در أحوال حضرت زينب - سلام الله عليها -، آية الله حاج شيخ مهدي نجفي اصفهاني (مسجدشاهی)، (۱۲۹۹-۱۳۹۳ هـ. ق.)، تحقيق و تحشيه و تعليق: جويبا جهانبخش، ج: ۱، تهران: ساحت، ۱۳۸۴ هـ. ش.
۳. الأمالی، شيخ الطائفة أبو جعفر محمد بن الحسن بن علي الطوسي و ابنه أبو علي الحسن بن محمد بن الحسن الطوسي، تحقيق و تصحيح: بهراد الجعفري و علي أكبر الغفاري، ط: ۱، طهران: دارالکتب الإسلامية، ۱۳۸۰ هـ. ش.
۴. الأمالی، شيخ الطائفة أبو جعفر محمد بن الحسن الطوسي (۳۸۵-۴۶۰ هـ. ق.)، تحقيق: مؤسسة البعثة (قسم الدراسات الإسلامية)، ط: ۱، قم: دارالثقافة، ۱۴۱۴ هـ. ق.
۵. أمالی الشيخ الطوسي، شيخ الطائفة أبو جعفر محمد بن الحسن الطوسي، قدم له: السيد محمد صادق بحر العلوم، ج: ۲، ط: ۱، بغداد و النجف الأشرف: المكتبة الأهلية، ۱۳۸۴ هـ. ق.
۶. أنوار البلاغة، محمد هادي بن محمد صالح مازندراني، به كوشش محمد علي غلامی نژاد، ج: ۱، تهران: مركز فرهنگي نشر قبله (با همكاري دفتر نشر ميراث مکتوب)، ۱۳۷۶ هـ. ش.
۷. البداية و النهاية، أبو الفداء إسماعيل بن كثير الدمشقي (ف: ۷۷۴ هـ. ق.)، حققه: علي شيري، ج: ۱، بيروت: دار إحياء التراث العربي، ۱۴۰۸ هـ. ق.
۸. البلد الأمين و الدرع الحصين، تقي الدين إبراهيم بن علي بن الحسن بن محمد العاملي الكفعمي (ف: ۹۰۰ هـ. ق.)، قدم له و علق عليه: علاء الدين الأعلمي، ط: ۲، بيروت: مؤسسة الأعلمي للمطبوعات، ۱۴۲۵ هـ. ق.
۹. پژوهشهاي قرآني علامه شعرائي (رحمه الله) در تفاسير مجمع البيان و...، به كوشش سيد محمدرضا غياثي كرمانی، ج: ۳، ج: ۱، قم: بوستان كتاب، ۱۳۸۵ هـ. ش.
۱۰. تاج العروس من جواهر القاموس، محب الدين أبو فيض السيد محمد مرتضى الحسيني الواسطي الزبيدي الحنفي (۱۱۴۵-۱۲۰۵ هـ. ق.)، دراسة و تحقيق: علي شيري، بيروت: دارالفكر، ۱۴۱۴ هـ. ق.
۱۱. ترجمه و شرح صحيفه كامله سجاديّه، سيد علينقي فيض الإسلام، ج: ۵، تهران: مؤسسه انتشارات فقيه، ۱۳۷۸ هـ. ش.
۱۲. التفسير، أبو النضر محمد بن مسعود بن عياش السلمی السمرقندي المعروف ب: العياشي، وقف

۱. پوشیده نمآند که دسترس به پاره‌ای از منابع و مآخذ از رهگذر لوحهای فشرده رایانگی بوده است.

- على تصحيحه و تحقيقه و التعليق عليه: السيّد هاشم الرّسولّي المَحَلّاتّي، ٢ ج، طهران: المكتبة العلميّة الإسلاميّة.
١٢. تفسير الأوسى، ٣٠ ج.
١٤. تفسير الثعلبي، تحقيق: أبو محمّد بن عاشور، مراجعة و تدقيق: نظير السّاعدي، ط: ١، بيروت: دار إحياء التّراث العربيّ، ١٤٢٢ هـ. ق.
١٥. تفسير السمرقندي، أبو الليث السمرقندي (ف: ٢٨٣ هـ. ق.)، تحقيق: د. محمود مطرجي، بيروت: دار الفكر.
١٦. تفسير العياشي ← التفسير... العياشي...
١٧. تفسير مقاتل بن سليمان، تحقيق أحمد فريد، ط: ١، بيروت: دار الكتب العلميّة، ١٤٢٤ هـ. ق.
١٨. تنقيح المقال في علم الرّجال، الشيخ عبد الله المامقاني، چاپ سنگي، النّجف الأشرف: ١٣٥٢ هـ. ق.
١٩. جامع السّعادات، المولّي محمّد مهدي التّراقي (ف: ١٢٠٩ هـ. ق.)، حقّقه و علّق عليه: السيّد محمّد كلانتر، قدّم له: الشّيخ محمّد رضا المظفر، ط: ٣، ٣ ج، النّجف الأشرف، جامعة النّجف الدّينيّة، ١٣٨٣ هـ. ق.
٢٠. الجامع الصّحيح، أبو الحسين مسلم بن الحجاج بن مسلم القشيريّ النيشابوريّ، بيروت: دار الفكر.
٢١. الجواهر السّيّئة في الأحاديث الفدسيّة، الشّيخ محمّد بن الحسن بن عليّ بن الحسين الحرّ العامليّ (ف: ١١٠٤ هـ. ق.)، بيروت: مؤسّسة الأعلميّ للمطبوعات، ١٤٠٢ هـ. ق.
٢٢. جواهر الكلام في شرح شرائع الإسلام، الشّيخ محمّد حسن النجفيّ (ف: ١٢٦٦ هـ. ق.)، حقّقه و علّق عليه: عبّاس القوجانيّ، ط: ٢، طهران: دار الكتب الإسلاميّة، ١٣٦٥ هـ. ش.
٢٣. الحدائق النّاضرة في أحكام العترة الطّاهرة [عليه السّلام]، الشّيخ يوسف البحرانيّ (ف: ١١٨٦ هـ. ق.)، حقّقه و علّق عليه: محمّد تقى الايروانيّ، قم: مؤسّسة النّشر الإسلاميّ.
٢٤. خصائص زينيّه (ويژگيهاي حضرت زينب - عليها السّلام)، سيّد نورالدين جزائريّ (١٣١٣-١٣٨٤ هـ. ق.)، تحقيق: ناصر باقري بيدهندي، ج: ٢، قم: انتشارات مسجد مقدّس جمكران، ١٣٧٩ هـ. ش.
٢٥. الدّعوات راوندي ← سلوة الحزين.
٢٦. ديوان عراقي، فخرالدين إبراهيم همداني متخلّص به عراقي، ج: ١، تهران: مؤسّسة انتشارات نگاه، ١٣٧٣ هـ. ش.
٢٧. ديوان سنا (مجموعه اشعار استاد علامه جلال الدين همایي)، به اهتمام دكتور ماهدخت بانو همایي، ج: ٣، تهران: مؤسّسة نشر هما، ١٣٦٧ هـ. ش.

۲۸. رباعیات خَیام در منابع کهن، سیدعلی میرافضلی، ج: ۱، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۸۲ ه. ش.
۲۹. روضة الواعظین، محمد بن الفخّال النّیسابوری (ف: ۵۰۸ ه. ق.)، قدّم له: السّید محمد مهدی السّید حسن الخراسان، قم: منشورات الرّضی.
۳۰. ریاض السّالکین فی شرح صحیفة سیّد السّاجدین - صلّواتُ الله علیه -، السّید علی خان الحسینی الحسینی المدنی الشّیرازی (۱۰۵۲-۱۱۲۰ ه. ق.)، تحقیق: السّید محسن الحسینی الأمینی، ط: ۴، قم: مؤسّسة النّشر الإسلامی، ۱۴۱۵ ه. ق.
۳۱. زینب الکبریٰ - علیها السّلام - بنت الإمام امیرالمؤمنین علیّ بن أبی طالب - علیه السّلام -، الشّیخ جعفر الرّبّعی المعروف ب: النّقدی، ط: ۱، قم: المکتبة الحیدریّة، ۱۴۲۰ ه. ق. / ۱۳۷۸ ه. ش.
۳۲. سخنان منظوم أبوسعید أبوالخیر، سعید نفیسی، ج: ۲، تهران: کتابخانه سنائی، ۱۳۵۰ ه. ش.
۳۳. سلوة الحزین (المعروف ب: الدّعات)، قطب الدّین الرّاوندی (أبوالحسین سعید بن هبة الله / ف: ۵۷۳ ه. ق.)، تحقیق و نشر: مدرسة الإمام المهدي - علیه السّلام -، ط: ۱، قم: ۱۴۰۷ ه. ق.
۳۴. الثّمن الکبریٰ، أبوبکر أحمد بن الحسین بن علیّ البیهقی (ف: ۴۵۸ ه. ق.)، ۱۰ ج، دارالفکر.
۳۵. شجرة الطّوبی، محمد مهدی الحائری، ط: ۵، النّجف الأشرف: منشورات المطبعة الحیدریّة، ۱۳۸۵ ه. ق.
۳۶. شرح الأسماء (الحسینی)، الحاج ملّا هادی السّبزواری، از روی چاپ سنگی، قم: مکتبة بصیرتی.
۳۷. شرح خطبة منّین (شرح حدیث همّام)، علّامه آخوندملّا محمدتقی مجلسی، تصحیح و تحشیه: جویا جهانبخش، ج: ۲، تهران: انتشارات اساطیر، ۱۳۸۶ ه. ش.
۳۸. شرح دیوان المشنّبی، عبد الرّحمن البرقوقی، ۴ ج، بیروت: دارالکتاب العربی، ۱۴۰۷ ه. ق.
۳۹. الصّحاح (تاج اللّغة و صحاح العربیّة)، إسماعیل بن حمّاد الجوهری، تحقیق أحمد عبدالغفور عطار، ط: ۴، بیروت: دارالعلم للملایین، ۱۴۰۷ ه. ق.
۴۰. الصّحیفة السّجّادیّة الجامعة لأدعية الإمام السّجّاد زین العابدین علیّ بن الحسین بن علیّ بن أبی طالب - علیهم السّلام - تحقیق و نشر: مؤسّسة الإمام المهدي - علیه السّلام - (بإشراف السّید محمدباقر الموحّد الأبطحی الاصفهانی)، ط: ۱، قم: ۱۴۱۱ ه. ق.
۴۱. عوالی اللّالی العزیزیّة فی الأحادیث الدّینیّة، محمد بن علیّ بن إبراهیم الأحسانی المعروف ب: ابن أبی جهمور، تحقیق مجتبی العراقی، ۴ ج، ط: ۱، قم: ۱۴۰۴ ه. ق.
۴۲. فرهنگ درست نویسی سخن، دکتر یوسف عالی عباس آباد، ج: ۱، تهران: سخن، ۱۳۸۵ ه. ش.
۴۳. فضائل الأشهر الثّلاثة، الشّیخ الصّدوق (محمد بن علیّ بن الحسین بن موسی بن بابویه القمی)، تحقیق و إخراج: میرزا غلام رضا عرفانیان، ط: ۲، بیروت: دارالمحجّة البیضاء (و) دارالرسول الأکرم - صلی الله علیه و آله -، ۱۴۱۲ ه. ق.

۴۴. فقیه ربانی (مجموعه مقالات بزرگداشت آیه الله میرزا علی فلسفی - ره -)، به کوشش جمعی از فضلاي خراسان، ج: ۱، قم: مؤسسه معارف اسلامی امام رضا - علیه السلام -، ۱۳۸۶ ه. ش.
۴۵. فیض القدیر (شرح الجامع الصغیر)، محمد عبدالرؤف المناوی، ضبطه و صححه: أحمد عبدالسلام، ط: ۱، بیروت: دارالکتب العلمیة، ۱۴۱۵ ه. ق.
۴۶. قصص الأنبياء، أبو الفداء إسماعیل بن كثير الدمشقي (۷۰۱-۷۷۴ ه. ق.)، تحقیق: مصطفى عبدالواحد، ۲ ج، ط: ۱، دارالکتب الحديثة، ۱۳۸۸ ه. ق.
۴۷. کتاب الأملی ← الأملی.
۴۸. کامل الزیارات، أبو القاسم جعفر بن محمد بن جعفر بن موسی بن قولویه القمي (ف: ۳۶۸ ه. ق.)، صححه و علق عليه: بهراد الجعفري، بإشراف: علی أكبر الغفاري، ط: ۱، طهران: نشر صدوق، ۱۳۷۵ ه. ش.
۴۹. کامل الزیارات، أبو القاسم جعفر بن محمد بن قولویه القمي (ف: ۳۶۸ ه. ق.)، تحقیق: جواد القيومي و لجنة التحقیق، ط: ۱، قم: نشر الفقاهة، ۱۴۱۷ ه. ق.
۵۰. كشف الغمة فی معرفة الأئمة [عليهم السلام]، أبو الحسن علی بن عیسی بن أبی الفتح الإربلي (۶۲۵-۶۹۲ ه. ق.)، تحقیق: علی آل کوثر و علی الفاضلي ج۴، ط: ۱، قم: المجمع العالمی لأهل البيت - عليهم السلام -، ۱۴۲۶ ه. ق.
۵۱. کتبات دیوان امیر معزی نیشابوری، مقدمه، تصحیح و تعلیقات: محمدرضا قنبری، ج: ۱، تهران: زوآر، ۱۳۸۵ ه. ش.
۵۲. کتبات دیوان شمس، مولانا جلال الدین محمد مشهور به مولوی، مطابق نسخه تصحیح شده استاد بدیع الزمان فروزانفر، ۲ ج، ج: ۲، چ: ۴، تهران: مؤسسه انتشارات نگاه، ۱۳۷۷ ه. ش.
۵۳. کتبات سعدي، به کوشش مظاهر مصفا ← متن کامل دیوان شیخ اجل...
۵۴. كنز العمال فی سنن الأفعال و الأفعال، علاء الدین علی المتقی بن حسام الدین الهندي الثرمانی فوری (ف: ۹۷۵ ه. ق.)، ضبطه و فسر غریبه: بکری حیانی، صححه و وضع فهارسه و مفتاحه: صفوة السقا، بیروت: مؤسسه الرساله، ۱۴۰۹ ه. ق.
۵۵. گوهر مراد، ملّا عبدالرزاق فیاض لاهیجی، تحقیق: مؤسسه تحقیقاتی امام صادق - علیه السلام -، مقدمه از: زین العابدین قربانی لاهیجانی، ج: ۱، تهران: سایه، ۱۳۸۳ ه. ش.
۵۶. اللوامع الإلهیة فی المباحث الكلامیة، جمال الدین مقداد بن عبدالله الأسدي الشیوري الحلبي (ف: ۸۲۶ ه. ق.)، تحقیق: آیه الله الشهید السید محمد علی القاضی الطباطبائي، ط: ۲، قم: مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۴۲۲ ه. ق. / ۱۳۸۰ ه. ش.
۵۷. متن کامل دیوان شیخ اجل سعدي شیرازی، به کوشش دکتر مظاهر مصفا، بازخوانی و ویرایش: اکرم سلطانی، ج: ۱، تهران: انتشارات روزنه، ۱۳۸۳ ه. ش.

۵۸. المجازات النبویه، الشریف الرضی (ف: ۲۰۶ ه. ق.)، بتحقیق و شرح: الدكتور طه محمد الزینى، قم: مکتبه بصیرتی.
۵۹. مجمع البحرين و ملتقى الثورین، أبو الحسن المرندی، چاپ سنگی.
۶۰. مجموعه مقالانی در پاسداشت مقام علمی، فرهنگی و تاریخی دکتر عبدالحسین نوایی، گردآوری و گزینش: إلهام ملک زاده، ج: ۱، تهران: نوگل، ۱۳۸۵ ه. ش.
۶۱. مشارق أنوار اليقين في أسرار أمير المؤمنين - عليه السلام -، الحافظ رجب البُرسى، تحقيق السيد علي عاشور، ط: ۱، بيروت: مؤسسة الأعلمی للمطبوعات، ۱۴۱۹ ه. ق.
۶۲. المصباح، تقي الدين إبراهيم بن الحسن بن محمد العالمی الكفعمی (ف: ۹۰۰ ه. ق.)، صححه و أشرف علی طباعته: الشیخ حسین الأعلمی، ط: ۲، بيروت: مؤسسة الأعلمی للمطبوعات، ۱۴۲۴ ه. ق.
۶۳. مصباح المتجهّد، الشیخ الطوسی (شیخ الطائفة أبو جعفر محمد بن الحسن بن علی بن الحسن الطوسی / ۳۸۵-۴۶۰ ه. ق.)، ط: ۱، بيروت: مؤسسة فقه الشیعة، ۱۴۱۱ ه. ق.
۶۴. مصیبت نامه، عطّار نیشابوری، مقدّمه و تصحیح و تعلیقات: محمدرضا شفیعی کدکنی، ج: ۱، تهران: انتشارات سخن، ۱۳۸۶ ه. ش.
۶۵. معانی الأخبار، شیخ صدوق (ابن بابویه)، با ترجمه عبدعلی محمدی شاهرودی، ج: ۲، ج: ۱، تهران: دارالکتب الإسلامیة، ۱۳۷۲ ه. ش.
۶۶. معراج السعاده، ملّا أحمد نراقی، ج: ۹، قم: مؤسسه انتشارات هجرت، ۱۳۸۲ ه. ش.
۶۷. مناجات إلهیّات حضرت امیر - علیه السلام - ...، به کوشش علی أوجبی، ج: ۱، تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی (و کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، ۱۳۷۸ ه. ش.
۶۸. منطق الطیّر، عطّار نیشابوری، مقدّمه، تصحیح و تعلیقات: محمدرضا شفیعی کدکنی، ج: ۱، تهران: انتشارات سخن، ۱۳۸۳ ه. ش.
۶۹. نظرات فی أخطاء المُشتمین، ج: ۲، النجف: مطبعة الآداب، محمد جعفر الشیخ ابراهیم الکرباسی، ۱۴۰۳ ه. ق.
۷۰. نفَس الرّحمن فی فضائل سلمان (رض)، میرزا حسین النوری (ف: ۱۳۲۰ ه. ق.)، تحقیق: جواد التیومی الجزه ای الاصفهانی، ط: ۱، طهران: مؤسسه الأفاق، ۱۳۶۹ ه. ش. / ۱۴۱۱ ه. ق.
۷۱. التور المبین فی قصص الأنبیاء والمرسلین، السیّد نعمه الله الجزائری، قدّم له و علّق علیه: علاء الدین الأعلمی، ط: ۱، قم: ذوی القربی، ۱۳۸۴ ه. ش.
۷۲. هنجار گفتار - در فی معانی و بیان و بدیع فارسی -، نصرالله تقوی، ج: ۲، اصفهان: فرهنگسرای اصفهان، ۱۳۶۳ ه. ش.
۷۳. یادداشت‌های قزوینی، به کوشش ایرج افشار، ج: ۳، ۱۰، تهران: انتشارات علمی، ۱۳۶۳ ه. ش.